عقاید مجذوبیه

مجذوعلی شاه

کتاب خطی

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب: تحفهٔ ناصری
مؤلف: میرزا علی شاه
مترجم:
شمارهٔ نسخه: ۱۷۷۱۵
شمارهٔ ثبت کتاب: ۲۰۸۹۰

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب: عقاید
مؤلف: محمدرضا شاه
شمارهٔ قفسه: ۱۷۷۱۵
شماره ثبت کتاب ۲۰۷۸۹۰

۱۶۷۱۵
۲۰۷۸۹۰

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین وما توفیقنا الا بالله علیه توکلنا والیه انبنا الحمد لله الذی اکمل لنا دیننا وعرفنا الطاهرین وذریته الذکیین واصحابه الذاکرین واولیائهم وحزبهم الی یوم الدین

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی وسیما علی بن ابیطالب الحجی در تولا لمصطفی محمد المبعوث الی کافة الاناس آله الاطیاب واصحابه الاکرمین الاتقیاء والنجباء علی ما تشابهت الارض والسماء فی الافوة والولاء ولبعد براءة الباب ظاهره وباطنه اما بعد اشاع الله الحق والصواب علینا وعلمنا وادراکه بهم لنا وجعلنا بعد المسلکین المسلکین الذین ضلوا عن الطریق محمد بن ابی الحسن الصفوانی الهندی من فرط تقاعده قرا کور لوغ الله ذنوبها وستر عیوبها ان ناشا عرضه سفر در برار از دنیای دوستان نفسی کرچون برخوردم ومنقض شدم کفتم دون کفتن بار تیغ جدید دهم تواله از رتاب پیغمبر کرامی حضرت محمد صلی الله علیه وآله وعلیهم السلام بکلیه کشف از برای قوم خوش رسالتی که تکذیب آن نمودند کرانی شهد و آنچه شهدوا انتی برئی تا تشرکون تا بکه قوم تکذیب سالت اورای نمودند واعتقاد وبکفه اوند اشتند حضرت خیر الوری شاهد قرار میدادند بری بودن از شرک واقرار نمودن او بوحدانیت الله تعالی وبهمین برخوردم با دغدغه منوره کشیده که ماثورند از حضرات ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین مثل دعای صباح ودعای حضرت سید سجاد علیه السلام ودعای روز عید غدیر که نماز عید بدیخوانده شود ودعای عشرات که سنت است در روز جمعه خوانده شود ودعای جوشن وسایر مناجات انکلیه دیکر ایها که در هریک ازین دعاها حضرات ائمه هدی علیهم السلام شاهد کرفته اند بر عقاید خود وجذب اقرار دشمن انها در سند دلالت کرده عوض دیکران

مجلس شورای اسلامی

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب: طب الائمه
مؤلف: محمدبن علی شاه
مترجم:
شمارهٔ قفسه: ۱۷۷۱۵
شماره ثبت کتاب: ۲۰۷۸۹۰

۱۶۷۲۵
۲۰۷۸۹۰

دهنده در آیات و اخبار و سیره عباد و در آداب و تواریخ و سرگذشت سلف و گذشتگان
نماید تا مذکر خاطر خود به نکته که غفلت و سهو و بی مبالاتی کار بای
آن همه مخلوق با آن همه قدرت و نعمت و عزت و طول عمر در جهت افراد
مذکر بگذاشته اهجو از زمان آدم علیه السلام الی خاتم صلی الله علیه و آله الحمد لله
الحمد لله الذی جعل الملوک عبیدًا للمعصیة و النقمة نسخر له تعالی و جعل العبید
ملوکًا بالقناعة و الاخلاص و الصداقة و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین یا هیئه ورنذکر و لتفکر بهیم دارین جهت است
که فرموده اند تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة و آیات و اخبار بسیار که در مقام
تهدید و وعید و عقاب و اخبار از عقوبات شدیده شده ملاحظه باید نمود
و اگر جنابکه اعتماد و غرور بکلمه توسل و شفاعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
که شفای روز جزا بند باشد محض غفلت و حضور از شفاعت بلکه شفاعت
فرع ارتباط تام است بکتاب الله و حقیقة و این امور بزرگ بهت سندی و بروقوف
باموری از الهی تعالی الی غیر نهایة تعالی با عدم تناهی در وی سیاه و بی ربطی با تمام
حقیقة و هزاران هزار درجه و عوالم لا تناهی با بقیه ذرات کون و لا نسخر له تعالی
پس با این همه کرشمه ها و الوده گیاهه از ارتباط با انوار حضرت حقیقت تعالی
توسل و شفاعت تواند آمد نا سنخیت و اعمال ناشایسته و کدورات بر کثرت انوار
شدیده که محو و مضمحل گردد یا این بهت کرا شد با این سخنان کجا و کجا غلیظ کجا

و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ای عزیز طاعات و عبادات و بندگی خالص
و صدق و ارادت با بنده کان خاص در گاه صدق خاص حضرت حضرت
بیشه برای حفظ ایمان از وساوس شیطان و جواهر زواهر عقاید ایمان و ایقان
که در صدوق سینه و حقه دل نهاده اند فرائض و ترک کبایر با مقدمات آن
صدق و حقه و مهر آنها نوافل و اخلاق حمیده و ترک مکروهات و اعمال بیهوده
و تفکر و تذکر حافظ و پاسبان آن گوهرهای ایمان در صدوق سینه حقه دل
و رزو مقام عذار که در زیر زمینی بخیر دست بد آنهار از هر وسخی کرد و برد و غارتیده
در کمین ما ما از خود و ما اگاه تر و حضر تر نشسته که اگر رخنه بیابد و فرصت کند آن
گوهرهای نفیسه را که خلاص و نجات ما با ما از ایمان در ربابد و خود را در آن سینه جا
و آنچه تواند از جواهر زواهر ایقان و عقدهای گوهرهای ایمان تاراج کند و آثار شرک
و دو و شبهه بجای آن بگذارد و ما ما الیاذ بالله تعالی یکتا یکتا پاسبان ها را بیرون
از کار میکنیم و بندها را و قفلها را می کشائیم و خود را به بی مبالاتی زده که آن دزد عفریت
بخود راه میدهیم بعض خیالی و اهی سخن و حرفهای بی مغز بی هنر کلیات بزرگان
کتابهای ما هم و مست لذات فانیه و شهوات و شهوات حیوانیه و دوری جستن از
نفس امارة خزانه ای که اعداد ستات ثابت غوده در جان و سینه و اعضاء ما میهم
و از علم قلب کلیدها محروم و بی خبر و با کدورات و ظلمات انی که الیاذ بالله تعالی
بلکه نمی شویم و ملائکه رحمت را که سبحان و دعا رسان و بنده از خود و در بنا زیم و مهجور

احتیاط نکرده چرا که بسیار دیده شده که بعضی از ذهنی و نادانی در
ان زمانه تا آن نرسد مرتکب مناهی حق در راه حق و با در دین و شرع و
در مساجد و نماز جماعت و مسجد و منبر با و محراب لیلا و نهارا
اوقات خود را صرف نموده اند در نفع و بگیر آن بنده خدا که مصداق این کلمات
در هر زمانی بود و او هم کافر است در همه دهر یک مسلمان بیش نبوده است
سلوک معاصرین و ابنای روزگار ما که در ادوار تقلید و تشیع و استعفار و استعاره
و حیله و طاعات و تذکر و تفکر تقلید و نهارا اوقات خود را صرف غیر خلاف و بصفت
دلگذاف و افترا نموده بهتان های غلط و سخنان بی ربط به بنده گان خدا و در عوض بلوت به
قرآن و نشر فضایل و احادیث و معارف حق قادر زمانی و انها و ادلیا و انوار بصفت
حضرت سبحانی عمدا از راه لجاج و عناد و به احتیاط افترا میبندند و بهتان میخوانند
و عوام الناس را بقدر امکان تحریک میکنند در اذیت و آزار ایشان و فتوی بقتل
میدهند در هر مکان و می نویسند و بگویند بلطفان که بکوشانید از روی بصیرتی
و به احتیاطی دور زمان نرسد که فتنه جوئی هست این نوع سلوک در آخر زمان و دای
بر حال کسیکه برخورده شود بصفت آن و اغوا نماید خلق را از راه لجاج و عناد
و صفت ایمان با نکه جمله معاشرت و ملاقات کرده اند با آن اهل ایمان و ایقان
و قطع دارند با نکه قطرهٔ ایمان همدم و همان بوده و هست از اول تا آخر آن تا وقتی که
میشنوند از معاصرین آن بزرگان دین که اهتمام کلی دارند در طاعات

و عبادات

و عبادات و کمتر از نوافل و سنن و مستحبات از ایشان ترک نمیشود و در انفاق و بذل مال
و انواع حقوق الله از مداخل و مکاسب و اموال خود زیاده از مقدار فرض
که خداوند تعالی امر فرموده کسی بلیغ دارند و اعانت بضعفا و فقرا و قرابت
و اوسع نمایند و ارحام و اقارب و عشیره و اناصح و خویش و همسایه
اطمینان و بصفات عالیات و اخلاق شده که بهیچ نهایت و غایتی بر سیدن ایشان
متوجه نمیشوند با زیادت شوق و اخلاص و صوف در حق ایشان صفات
و ملک انوز انصاف باید که بگوید دین دار و اهل ایمان و اتقی صفات ایشان
در عرض از فضلا و علمای این زمان خوب بگذرد بطور و در دین و بگیر و نفسی ایشان
نظم ایک سر اصدر و فرعی نکنند منتقد حد شریعتی نکنند و بضرر اصل و فرع
طعنه ها بر اصل و فرع وی نزنند نکته نگذارند از اقوال او سنه نادیده از اعوال
مجوش سازند بترک انقیاد فلهذا هر فضل اعتقاد انقیاد او عنان خود آفتاب
اعتقادش لس ایشان در صدد جواب اصل و راه حق را نگذاشته نا رواه کدک
آن یاوه خوش نمیدهد و این بدا امر بهتانی صریح ایشان اورا بدید خون غیبت
خون فاریش را بدیده هر زبون اندرون بهتان خلالت در دن راه او راز
و از برون خون نافت آن یکی خون از فرنهار خیالی دراز کشته او عدالت
پس خون این صفت شنیعه لبار شدت نموده و عوام الناس را بهلکه و بوزخ انکنده
و بمرتبه شهرت نموده که عوام الناس نهاد بهشت و دوست بهمان بیچاره

محقق جمال الدوانی و سید محقق میر سید شریف جرجانی و شارح مقاصد شیخ ابراهیم کفعمی
المحققین ناصر الملة والدین الطوسی طاب ثراهم و فاضل محقق ابن متم بحرانی و میرآقا حسین
و ابن ابی جمهور احسائی و جمعی دیگر از فضلا فصل دوازدهم در بیان سیر سلوک
فصل سیزدهم در توصیف عظمت و جلال آن صاحب فصل چهاردهم در بیان اطوار
سبع النفس و تحقیق کیفیت آن فصل پانزدهم در بیان مقامات و واقعات اهل سلوک و مراقبه
فصل اول در تعیین صورت حقیقت مراد از قول علمای امامیه از اهل کلام که طاعن
و منکر اهل تصوف میباشند از جمله یکی از ایشان میگوید که ای بی شرم چرا نام
بعضی از این کتب و بخصوص کتاب صدیقه الشیعه فارغ شدم که از مصنفات علامه الاولیا
هم از موسسان آنانی نمودند که بانی و در بیان مذاهب معتقد اهل تصوف و صوفیه
از آن کتاب بجهت آن اشخاص باید دانست که مسلوک لهم به بخصوص آن بزرگوار و آن را رساله
منفرده ساخت لیکن باید دانست که علامه زمانه و فخر یگانه مرحوم کفعمی در صدد تعدیل و رد بیان علامه
امام افاداته و ابد او قات افاضاته در آن کتاب در رفض حالات حضرت
مولیا و امامنا حضرت جعفر صادق علیهم السلام به نهجی بیان نفرموده که بنا و عده
که در اول کتاب داده خود قصر نموده ام جمله کلمه در بیان مذاهب معتقده صوفیه
در باب جداگانه بیان نکنیم و اولا در تعداد مذاهب اهل اسلام نقلهای مختلف
بعد فرموده باید دانست که عثمان بن شریک کوفی که با بویا شم کوفی تلفیق
و ملقبی و مشهور بوده در ادا خوارمان ظهور نبی امیه یعنی آنکه این مذهب و طریق را
وضع نموده و این همزه در کتاب هادی النبات مرجع الهلکات و کتاب

ایاز الطالب

ایاز الطالب فی ابراز المذاهب سید مرتضی علیه الرحمه در کتاب فصل الخطاب
ذکر نموده و از مشایخ صوفیه که شیخ عزیز نفس باشد که از مشاهیر رزگان
و از شیوخ و اکابر القوم بشمار و در کتاب بصفة الطالب نامبرده شده اند
که طایفه قشیری شیخ عزیز را امام میدانند انصاف گاهی آنست که در سلک علمای
معتمدان او را قبول ندارند و امام قشیری میگویند او را رحمة الله علیه و از رزگان
و علمای نواصب و صوفیه بشمار نیاورند بنابراین عبارت بگوییم آن بنده خدا را و کلمات ایشان
و رسایل که در مواعظ و نصایح و آداب سلوک نوشته به هیچ نامسلوکی که ظاهر نبوده
و عالم هم نموده بلکه عالم ربانی بوده و معارف کامله و حقایق لطیفه
در همه کتاب در رسایل خود اعتراف نموده که نام حضرت در نفحات کوتاه نظر از نام آن
حرلیت سال از هجرت این نام را وضع کردند و علمای در اول کتاب نفحات الانس
نقل از او کرده و خود هم بهمین قائل است و میگوید اول کسی که حضرت نامیدند
ابو هاشم بود و بهر این کتب در لباری از رگ جهال شیعه و عامه ضبط و نقل شده
با وجود این ها باید ملاحظه نمود که چرا از متصوفان در متن حضرت و در ترجمه تعبیر
هم توجیهات بلیغه نموده و چه عذرها را متمسک شده اند و از برای آن عنوان
چه ربط و بها که کرده و چه عذرها بهم بافته اند حتی بعضی از ایشان گفته اند
که حضرت را از اهل صفه میشمرده اند و حضرت از آنها بوده که بیان هم بلیغ شده اند
و طایفه از اهل هوا و هوس و گمراهان خائن بحضرت که از فرق ضاله و مذاهب
کاذبه روی کار و رواج بازار خود دانسته و فهمیده عمداً بآن توجیهات فاسده

و اهل عامه و شیعه آن نسبه اند که با بایزید بسطامی حضرت موسی امام جعفر صادق علیه السلام بود و این
محض افترا است و آن مسامحه بوده با جناب حضرت عسکری علیه السلام بود و روزی چند بیش
جعفر کذاب کرد و اکثر این طایفه بظاهر مذهب احمد حنبل و مالک و فروع علی داشته
و بظاهر حنبلی و مالکی مذهب بوده و دو اتون شاکر دلکها بوده و بیشتر این اشخاص در باطن بلحد
بودند و اما حسین بن منصور حلاج رسولی را از صد کذا نبیه و کفر و الحاد حضرات ایمه طاهرین
و به پرده نموده که توقیع از حضرت قائم عجل الله فرجه بلعنی او بیرون آمد و از خلفای بنی
که فتوی بقتل او نوشته یکی این روح است که از دلالی حضرت قائم عجل الله فرجه بیشتر
دعاوت متصدیان سنی است که هر کس از این طایفه به بیند که رسولی را از صد کذا نبیه
و به پرده از روی کفر و زندقه بر داشته مانند بایزید بسطامی و حسین منصور حلاج و کویند باین
اسم و لقب بوده اند و اکثر صوفیه هم دعوای انبطاق نمی نمایند با آنکه اینکه آنها با کاد
و حلول قایلند و در بین اشخاص که رسولی آنها از صد کذا نبیه قائمه مذهب خبیثه بهم رده
سکر قول و فعل از حد بیرون دیکویند بایزید نام و لقب بوده و همچنین منصور حلاج هم و شخص بوده
یکی از آنها کافر و دیکری مسلمان و مؤمن و موحد و از اکابر طایفه حقه و از اولیاء آنها بوده
و هیچ نحو فکر و انصاف و حیا نمیکنند که چون بکتب تواریخ و سیر رجوع کنند رسوا میشوند
و از جمله احادیثی که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در کتب معتبره آنها نسبه
و علمای شیعه بآن احادیث بنوی صلی الله علیه و آله بعضی از آن اخبار صحیحه است
که حضرت نبوی صلی الله علیه و آله فرمودند که یا ابا ذر یکون فی آخر الزمان قوم یلعنون اول
فی صیغهم و شتائمهم و یرون افضل ایمه بذلک عجل عرام او لعنک یلعنهم الملکة الی ردالارض
و نیز بجهة رفع این قبل اشتباهات لازم شد که محقر در بعضی مطالب ذکر نفر از
اطوایف

از طوایف اهل تصوف را و اندکی از اقوال کفریه آن عقاید آن را مختصر بیان نماید
باب اول در بیان اصول صوفیه و تحقیق آن بدان العزیز که صوفیه
مذاهب مختلفه دارند اما چهار مذهب بقول محققین اصل و امهات آنها است
و آن چهار اول مذهب حلولیه است دوم اتحادیه سیم وحدتیه چهارم
غالیه و شاخه تراشیده اند و بعضی اصول مذهب آنها را شش شمرده اند
و بلفیفیه و رزانیه آن چهار افزوده اند و بعضی هفت شمرده و دو فرقه دیکر
زاید نموده و بعضی کفته اند اصل مذهب کی بیش نیست و آن حلول و کما است که خالق
بوده با فرع آنها و بعد از متاخرین آنها مذهب دیکر اختراع نموده و آن را
مذهب قرار داده اند و رواج آن بیشتر از آن دو مذهب دیکر است
و آن مذهب وحدة وجود است پس بنابرین سه مذهب اصل و بعضی هفت
و غیر از آنچه مذکور شد دیکر قولها نیست اما حق الیقین که از جمله مذاهب صوفیه همان
سه مذهب حلول و اتحاد و وحدت وجود است و از این طوایف در ولایت شاهنشاهی و بلاد روم
و بلاد مذهب شیعه و اتحاد و وحدت وجود بین بوده اند و بسته مرتضی علیه الرحمة در کتاب تبصره العوام
مذاهب صوفیه را اصول و فروع نامیده و از شش قسم شمرده اما در کتب فصول
فصول الثانیة که بعد بیرون تصنیف نموده قایل بان شده که اصل صوفیه
همان سه مذهب حلول و اتحاد و وحدت وجود است و دیکری از فروع آن دو مذهب
و این باب که ذکر نمودیم مشتمل بر دو فصل است فصل اول در بیان عقیده
حلولیه و اتحادیه که اصل مذهب صوفیه بیشتر حلولیه کویند هذا و ما علوم نموده

وانگاه وتنه کوینده که ما با خدا یکی شده ایم و بنطایفه مثل سرینده در آیات بطلیموس خیلی
باقی و آهن که آهن چون در آتش رود سرخ شود و صفت آتش در او ظاهر میشود
در حقیقت آتش بلکه بس بگوینده عارف هم گوید قرب کبرا خذا بلکه واین محض کفر
و زندقه است و صاحب کتاب بیانی الادیانی میگوید که اصل اول و آبا و اجداد قوم
ترسایان و عدول شیعه بر پا شده و عدلت اهل عامه که جماعت صوفیه اند
که مشایخ خود را خدا میدانند تا این کلام صاحب کتاب بیانی الادیانی برو باید که منقد بعلی
صوفیه مانند بایزید بسطامی و حسین منصور حلاج و بعض از متاخرین ایشان و قرنه
مثل محی الدین عربی و شیخ عزیز نفسی و عبد الرزاق کاشی کفر و زندقه را از که آموخته
بوحدت وجود قائل شده اند و هر موجودی خدا میدانند ان وقت تا آنچه
عمی یقول الملحدون علوا کبیرا تا اینجا از کتاب بیانی الادیانی نقل شده حال
قدری از کتاب تبصرة العوام سید مرتضی رازی قدس سره نقل خواهیم و مرده است
که طایفه ای از صوفیه گویند که انبیا بغرض نبوت و امامت مشغول نشده زیرا که
در هدایت وارشاد خلق مشغول بغرض شده اند بتکلیف بس این نماز نامه
از حق بچه بنده و هر چه را که از حق باز دارد ما خذ باشد و غزالی در کتاب بزدان گوید
که ما یکی از شیوخ صوفیه مشورت کردم که بیخوانم بقرآن مرا طلب نماید مرا این کتاب را
و کشف علوم و بنا و جاه و علم از دل بیرون نماید و در خانه خارج نشیند و
مرا وای فرقه و اندیشه را باز بآن جمع کند و بگوی تم آنچه و این هیبت طایفه اند
که خود را خدا میدانند و اعتقاد این است که بهترین خلق خدا ایشانند نه غیر الله

و از بهران بیرون میشوند و با کس این نمیکنند و میگویند علوم آنچنانی را باید خود کرد
تا واصل شده و بنزول رسید و فرقه از صوفیه آنان را واصلیه خوانند
و ترک طاعات و عبادات کنند و گویند که طاعات و عبادات بجهت اخلاق ناشایست
کسیکه اخلاق او تهذیب شده و معرفت بحق حاصل نموده و واصل گردیده دیگر
چون واصل شد تکلیف از وی برخواست و هر چه کند نیکو کند و کسر ا و اغراض نباشد
و شرع در مذهب آنها کفر است در هر مقام و هر جا از آنها خواهش کنند باید بدهند
اگرچه وطی با شد با یکدیگر اینها از آنجا تا و این عقاید عارفانه است که در زمان ما
بهره شده اند و اعتقاد ندارند بسوال قبر و قیامت حشر و نشر و گویند عالم قدیم است
و فرقه دیگر از صوفیه هستند که آنها را نوربخشیه خوانند و گویند حجاب دو چیز است
یکی نوری و دیگری ناری اگر نورانیت و جمالیت اخلاق حسنه دارد و خوش خلق
و نیکو خوی و با همت و خوش سلوک و صاحب اوصاف حمیده شد تو کل و شوق
و تسلیم و مراقبه و وجد و حالت و اگر نار لذت مشغول نباشد بمیل شیطان خوش
و فخور و حرص و شهوت و گویند خدا و ندان ما بدیگر بهشت عبادت کردن ما از جهت
حرص و دعوی گفته که حرمان آنان بوده عمر کفت نیکو مرد لیکن صعب اگر از خدا
نترسیدی گناه نکردی و فرقه دیگر از صوفیه هستند که همت آنها فرنگ خراب
و خوردن و خوابیدن نباشد و فرقه در پوشند و ستاده و میاندارند و از حرام هیچ ابا
و احتراز نکنند آنها را که نه علم شد و نه دین و نه مذهب آیین و مشرب شیطان
و اضل از آنها در میان ضالین پیدا نیست و از بهر لقمه کسوه در اطراف عالم میگردند و خوش نشان

و از زنند و جمع کردند اسرار ایشان آرند و لاطائلات بلاد و مردمان و کفر و زندقه با ایشانند
و همه صحبت و مکرهاشان این باشد که در فلان شهر و فلان قصبه اطفرنگو سازند
و مردمان را ان تهمت و نقص در زن ایشان باشند در یکی طائفه از کاونه حسین بن منصور
حلاج است و او مردی بود ساحر و مهارت تمام داشت در سحر و شاگرد عبدالله بن هلال
کوفی بود و او شاگرد ابو خالد کابلی و او شاگرد زرقا و ارکانی که ایشان از زنی
سجاح نام آموخته بودند و سجاح در زمان مسیلمه کذابه بود و همراه دعوی پیغمبری کرده
و در سال سیصد و نه از هجرت ملعون حامد وزیر بنی عباس کردند که حلاج دعوی خدائی
میکند و میگوید که مرده زنده میکنم و جن خدمت میکنند مرا و هرچه خواهم از جنه
از برای من میاورند و معجزات همه انبیا را میتوانم بیاورم و شما ها بیایم پیش
از قبل نصر و سمری و جماعتی از کتب و دیوانهای تابع او شده و یکی دیگر از
بنی هاشم دعوی کرد که حلاج صد اتحاد ادعای ربوبیت در زن فرمود تا ایشان را حاضر کردند
و با ایشان مناظره نمود و همه اقرار نمودند که ما علی الجمله حلاج میخواهیم و ما یقین است
که او مرده زنده میکند خود حلاج را حاضر نمودند انکار نمود و گفت قذف گفته اند
من نه دعوی خدائی دارم و نه دعوی پیغمبری یکی از بندگان خدایم و نماز و روزه
و طاعات و عبادات و امر خیر مشغول و از بنده بگفته محرر را اینکه
ذکر شد از بنده بوجود نیاید و وزیر مردی بود منصف قاضی و مفتی ...
حاضر نمود ایشان گفتند تا در زن ما ها آوردند و اعتراف و اقرار براین
نه بیلیم بر قتل و حق ایشان حکم نکنم یکی از اهل بصره گفت من صاحب ایشان میشناسم که در جلاد ... کشنده

و متفرق هستند

و متفرق هستند و خلق را بگرائی ایشان میخوانند و ابن العری از اصحاب حلاج و مانی
و اقرا الامر و گفت که حلاج ساحر است ترک او کردم و برید و ابو علی هارون
ابن عبدالعزیز کاتب انباری رفته گواهی داد که حلاج ساحر است و کتابی دارد
در مخاریق و در آن وحیل و در آن وقت در سرای سلطان وقت مجری ...
که از خلفای بنی عباس بود و وزیر و نصر حاجب سپرده بود و در آن وقت حلاج را ...
یا حسین منصور حلاج و دیگر محمد بن احمد فارسی و دختر سمری صاحب حلاج در سرای سلطان
مدتی تردد داده و شده با حلاج در آن وقتها جستجو کردند او را پیش وزیر آوردند التماس
زنجی که ... من چه بدیدم و ابو علی احمد بن نصر ... وزیر احوال ... دختر گفت پدرم برای من حلاج
برد و او را اجرا ... و او زنی بود ... فصیح و خوش زبان و ... عجایب
داشت خوش داشت گفت چون حلاج خبر ما جز داد و مرا وعده داد و گفت تو را به پسر خود
دادم و او در زنده ... از برای ... در ... پیغمبر است ... اینکه ...
زن و شوهر وقتی حرف و گفتگو ... که ... چون حسین واقعه روز ...
آن روز را روزه بدار و در آخر روز بر بام رو و در جای بلند و مرتفع شو و ... کسی ...
در روزه ... و هرچه خواهی بکن و مرا آواز ده که من خواهم شنید گفت
روزی از بام بزیر آمدم و دختر حلاج همراه بود و حلاج خود همان روز را ...
و در روز از بام بزیر آمده بود چون نزدیک زن ... رسیدم که ... دیدم ...
سجده کن حلاج گفت که سجده کن ... گفتم بجز خداوند کس سجده ... روا نیست ... چگونه ...
سجده ... حلاج چون این مکالمه ... گفت ... کرد ... زبان ...
باید کرد ... آن که ... خواند ... حقه ...

یا فرقه میانه آنکه در وقت بیانات و در موقف شهادت بکیفیت عرفا و حلولیه
نباشد که باید فهمید و امتیاز داد حق را از باطل فرقه میانه آنکه بگوید
موجودات حقیقت الیه ذاته تعالی یا آنکه بگویند خدا محیط است و هست و در جمیع
خواصّهٔ ذات مقدس اوست تعالی شأنه پس هر موجود از اوست نه آنکه او
خدا است دارای همه چیز و فاقد نیست مرتبهٔ از مراتب وجود اما موجودات را
هر یک را که دم از وجود زنند ما شم رائحة الوجود وصف موجود حقیقی
بیش سزاوار نیست بلکه وجود عاریه و اظلال و اعتبار بلکه تعلق
وجهول و عدم ذلیل و در تناطی عدم با تمام مخالفت نمایند و این مراتب
در رتب الارباب پس رابطه ما بین خلق و خالق بهمان عجز و فقر بودن موجود
بقلبات بودن و قدرت و وجود و خلق فرمودن و موجود نمودن از آله دل الخالق
پس بستی و ربطی بجای خالقیت او جل جلاله و عم نواله و قدّس و عظم شأنه و در شأنه
و خلوقیت مالکی از اشیاء و اولیا و سایر خلق نمی باشد و نخواهد بود ابدا
و اگر اشکالی را که مصنف کتاب در شأنه اول و صاحب بصیرت بعض دیگر از فضلا
مثل ملا محمد طاهر اقمر خانیکه راز و مروف است که اگر این مطالب از او هست و دیگر
حدث جلیل ملا محمد باقر صاحب کتاب عین الحیوة هم برده اند باین مذهبها معتقد
بوده اند البته کافر و ملحد و زنار خواهند بود باحادیثی که در مذمت نوری
و ابو هاشم و صفوان نوری و حسن بصری نقل شده علی اختلاف در مضمون
و مفهوم آنها لیاز نوده اند و توجیهات صحیحه نموده اند و جمیع از محققین تصحیح آنها نموده

ع هذا اگر جنانکه در نفس الامر باین عقیده فاسده بوده البته کافر و ملحد بوده
و اگر جنانکه احادیث در طرد و لعن آنها بسیار باشد و توجیه و تأویل جنانکه
جمعی از محققین توجیه نموده اند و انصافی که دانسته یا از روی انصاف نظر نموده
از این نمی ظاهر شده که مرجع و مقصود باین آن بیانات
و بیانات صحیحه دانسته شد جنانکه اگر از محققین نقل صحیح از زبان خلاف
بیان فرموده اند کلام آنان را رد و حکم بکفر آنان نباید نمود و در حدیث وارد است
که بسیار شد لعنت کننده بدرستی که لعنت هر گاه بسوی نمی آید از دهن خاص سوی آن
در هوا متردد ماند اگر راهی بیابد و هر یک از لاعن و ملعون که مستحق آن باشد عاید
و گفته اند که عاید خود لاعن میشود بلکه در احادیث وارد شده که لعن نکننده
حیوانات را و جمادات و موجودی از موجودات را الا آنچه از احادیث رسیده
و فاضل محقق شارح نخبه رحمة الله علیه مینماید آنکس که باک و باکیزه است هرگز نباید
زبان خود را باین دو قسم احدی بلا سبب بکند در صورتی که ثابت شده باشد قائل
لعن بر آنها و از اهل لعن شده باشد بدون آنکه کافر یا فاسق یا ظالم بر وجه عموم و نهی
نموده این سه طایفه را نیز قرآن مجید و در کتاب محمد خصوصا بنحوی که ثابت شده که آن
شخص برده است بدوزخ تا توبه و بازگشت باین صفات اما تا توبه و تأویل و توجیه
شک نیست که لعن آنها از اهم مهمات ما مورین بر لعن آنهاست سوای این مطالب
آنچه حاضر را که مأموریم بآن نداریم که زمان آنها قبل از زمان ما بوده
و قطعا از اهل اسلام و فضلا بوده اند لعن بر این نمودن بعضی نمودن بعض نکردن
بعضی نسبتها رسیده را قبول و عقلا و نقلا ما نیز باید

لعن باین نسبتها که داده اند باین لعن آنان جایز نخواهد بود زیرا که نسبت عقیده
و جهه دون آنکه این نسبتها ثابت نشده است و اختلاف کرده اند فضلا
لیاز در این باب و جزم و تمام ممکن است تأویل قول آنها بر وجه صحیح و در احادیث
که بر کرده اند قول فضلا از دران نمی دنی را که کتب ظاهر از اهل سنت آنها
را بها و مخدر یکو غایة امرانت که آنها ملزم نشده بنکه جرا نطالبه نقضه را لیاز است
نشده باین نموده اند و این امر باعث لعن نمی شود و حال آنکه در احادیث وارد است
که ابوات خود را به یکدیگر عرض فاد عقیده سلف نیست مستمر بودن آنان بآن عقیده
و جهیم آنکه بر عرض فاد عقیده سلف نیست مستمر بودن آنان بآن عقیده
هر فاسقه آمر مستور است لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و صفات از عقیده آنها نیست
پس جرئت نمودن بر لعن بر دن ار زدن و یقین نیست راز سلامة
بسط بلکه باید اقتصار نمود بر لعن کافر و فاسقین و ظالمین پس آن
آشخاص اگر از جمله آنان نشده باشند راضی بر لعن خواهند بود و لاعن ایمن
سلامت مانده و فی خطر از این نشده از آنکه لعن راجع بخود او نشود
تا اینجا بود کلام آن طایفه و شأنه مورد رضا بسیار دیده که خصوص
از مقتضای مقصد سایر متقین آشخاص را که لعن کبول و نهی وارد البته
توصیف و تمجید نموده و به تبلیغ ذکر آنها نموده که در بعضی مسائل
با هم مخالف بوده اند جنانکه محقق جلیل طاب ثراه در شرح من لا یحضره الفقیه
از سید بزرگوار رضی الدین علی طاب ثراه در جواب مسائل حرجانیه عدیده نقل نموده اند

لعن در باین زمان

سلوک نموده و دیگر از فضلا و محققین مرسید حیدر آملی مؤلف جامع الاسرار و منبع الانوار بوده و شرح زبدهٔ اصول شیخ بهائی و مؤلف تکملهٔ الرجال که از محققان و صاحب مقامات عالیه بوده و این هر چهار مؤلف مهذب رساله اند که تحقیق و تتبع بسیار در این تحریر علما رحمة الله علیه و والد بزرگوار او شیخ حسین و سید شریف جد مادری و دایی و تلمذ احمد نحوی و قاضی نورالله شوستری رحمة الله علیه مؤلف کتاب مجالس المؤمنین و سید نعمة الله جزائری رحمة الله علیه مؤلف کتاب انوار النعمانیه و شیخ حر عاملی و مولانا محمد صالح مازندرانی و مولانا محمد تقی مجلسی علیه الرحمة شارح من لایحضره الفقیه و مولانا محمد صالح مازندرانی و مولانا محمد محسن کاشانی معروف علیه الرحمة جامع و مؤلف وافی و شرح اصول کافی و مولانا رجب برسی علیه الرحمة مؤلف رساله کلید بهشت و تلمیذ محقق اردبیلی و قاضی سعید قمی رحمة الله علیه شارح توحید صدوق و مؤلف اربعین و رساله دیباج و مولانا محمد جعفر استرآبادی رحمة الله علیه مؤلف رساله منهج المقال و رساله رجال و رساله حاشیه و مولانا ملا عبد الرزاق لاهیجی مؤلف گوهر مراد و مولانا محقق سبزواری صاحب ذخیرة المعاد فی شرح الارشاد و مولانا محمد باقر مجلسی مؤلف رساله اصول اصیله و رساله حدوث عالم و مولانا عبد الرحیم ارموی مؤلف رساله مفتاح اسرار الحسنی و اکثر دعا رات اکثر این علما و فضلا علیهم الرحمة در عالم مرئیه پادشاه ما ذکر خواهم نمود و مولانا سید بهاء الدین محمد و مولانا سید نعمة الله جزائری و مولانا محمد مؤمن استرآبادی و سید حسین مجتهد کرکی نسابه و مولانا محمد طاهر قزوینی و مولانا محمد شریف مؤلف رساله صفاتیه و قصیده مهذبه و سید حسن برجوک نسابه و مولانا محمد باقر خراسانی مؤلف ذخیره و کفایه و شرح شفا و شرح تهذیب و امیر سید عبد الباقی زاده و مولانا محمد تقی و سید نعمة الله جزائری که شارح نخبه است و بعضی اعلما که از بعضی قرائن معلوم میشود این ایشان از جمله متدینین بکمالات قدسیه و تحقیق مشرب و تجرد از هوی بوده اند و فاضل محقق مولانا فاضل

و در آن اوان خط تاریخ شغفار او رقعات با لبارهی نوشته و این مقالات است
لبارته از ایشان رحمه الله که لبیه بیان خواهد شد و از بعضی آنها از ایشان خود شنیده ام
که نوشتن این خط بیزار رسیدن خدمت شیخ ابو علی مسکویه بوده و این حقیر ضعیف
خود بجهت آن ما رسانیدن مطوقه و مختصر زیاده از آنکه بنظر که خطور کند از علما و عرفای
متقدمین و متأخرین دیده و غور و وقف در مطالب ایشان که ما بینهم بغض و غایت
حضرت اقدس بار بتعالی و اهانت ختلین ادبار را نموده بکمال وقت نظر و اهتمام تمام کرده
و ذوق و وجدان و وجد و سرور ملاحظه نموده حلول و اتحادی و فساد اعتقاد و را اهانه
با عبارات متشابه در بعضی از کلمات ایشان مشاهده شده و لیکن نسبه آن کلمات بکنه معتبر
که عارف باصطلاحات قوم نباشند بتشابه جون بیانات معاملات عالیه را بر مرتبه و اشارات
فرموده اند از جهة آنکه مسائل غامضه و مدارج عالیه را با بیان بیانی بجز رمز و اشارات
نباشند همچنانکه در احادیث و اخبار و کلمات و دعوات و مناجات اهل بیت علیهم السلام
همین نوع فرمایشات بسیار است و لکنه ذی الحجه حجت و بصیرت وارد و مبدأ آن و منشأ
در تعبیرات و اخبار نموده می فهمد که بجز این راه ندارد و لی از رای ایشان کلمات
متشابهه معانی حکمیه و مطالب معقوله منقوله در رد خواص بشا که بهیچ وجه رد و تکفیر آنها جایز
نباشد لی بهرای ایشان که اکثر از متأخرین علما و مروجین احکام و باوقت نظر بوده اند
و مشایخ کت از رای ایشان جهانا و حج تر بوده لی حکونه تو من مرقد با احتیاط کامل کلمات
از اغراض نفسانیه نباشد جرأت برد و لعن و طعن و کلمات از عرفا بنماید و حال آنکه حضرت
و جمعی غفیر از اکابر علما و فضلا نجمه و اکرام لبهار از عرفا کاملین نموده بسته و استشهادها بر اقوال
ایشان نوز

این ایشان فرموده و مشهور و معروف است که اطلاع کم کشف بی علامه قمی نوشته
با آن اخبار و عبارات و بیانات با تمام فاضل متبحر زخرف محض و بلیغ و اوه
و آنکه نسبت آن اعتقادات را به مقدس اردبیلی داده و میگوید از حدیقه آن روایت (۲۱)
یابا و یعنی اصل است آنکه اکاذب بیانات مختصر را دارند و رقیبین مذاهب باطله به آنکه
عمرتا و باطلاق رد و طرد مذهب عرفانی را و کلمات عرفا را هم بر بنده و لعن و طعن مکنند
با آنکه خود اکاذب قدس قم روحه ایضا از مقدس اردبیلی علیه الرحمه حاشیه که مشتمل بر اعلام
تحقیق و تدقیق است بر الهیات تجرید کلامی نوشته و در مبحث توحید در ردشبهه این کمونه
مروی به مرافق المحقق الخوی تمسک بوحدت وجود شده و اتمام دلیل را مرقوم نماید و التتمه
پس معلوم است اند که حجت مقدس اردبیلی قدس روحه ایضا وحدت وجود است با وجه صحیح تقسیم ظاهر یسیر
طعن و اعتراضات علامه قمی مردود و بی پایه شده و خلاف احتیاط و در روی اطلاع
و قایل بودن مقدس اردبیلی علیه الرحمه بر وحدت وجود در حاشیه خود بر الهیات تجرید و در رد
شبهه این کمونه در اوقات تحصیل علوم شرعیه و غیره حقیر در خدمت با رفعت مولانا المحقق
برزا ابو القاسم قمی رحمه الله حجتی و کمکوی مشغول شده از مراتب حضرت و وقت و زهد و ورع
مولانا محقق اردبیلی مذکور شد ضعیف عرض نمودم که مقدس اردبیلی علیه الرحمه ما بین قائل وحدت
وجود شده و در حاشیه الهیات تجرید جناب ایشان تحت نموده و ذکر این مطلب شد ضعیف عرض
که آن رساله بنظر شریف رسیده فرموده بلی در اوقاتی که در نجف اشرف در ایام تحصیل توقف
داشتم در آنجا دیده ام فرموده که حاشیه را الان موجود باشد در نزد شما عرض کردم بلی موجود است
فرموده چون بمنزل بردید ملاحظه و موضع آن مسئله را معین نموده بفرستید به بینم که
چگونه قایل بوحدت شده و مایل بوحدت وجود است چون حقیر رخصت شده بمنزل آمدم

بعد فاصله یکی از محرمان خود را فرستاده بودند که آن بحث و موضع معین نموده بیاورم
تکمیل حاشیه بیاورند آن موضع را ایشان نموده بخدمت ایشان دادم بردند چون فردا
باز بخدمت سرکار جناب مستطاب اعلا آن در حجره رسیدم اظهار تعجب و غرابت اظهار نمودند
که همین حاشیه و مذاق مرحوم مقدس اردبیلی با این تحرز قایل بودن ایشان و مایل بوحدة وجود
موید همان مطلب است که شنیده بودیم از ثقات که علامه قمی بخیالات خود در اراک نوشته
و بهتان آن را به مرحوم مقدس اردبیلی داده و چند نفر از علمای معتبر هم همین مطلب را بضعیف
و گفتند یکی از ایشان که تلامذه بزرگوار جلیل القدر آقا سید ابراهیم قاضی که ملازم است که از اساتید
جلیل القدر و فضلای اهل قم است و شخصی از ثقات تلامذه ایشان از ایشان نقل نموده که مرحوم
آن کتاب مستطاب آقا در تحامی فرموده اند که آن مطاعن با آن طول و تفصیل که علامه قمی
نسبت کتاب مقدس اردبیلی داده از خود او است و خیالات مختلفه از مولانا المحقق
ملا محراب چیلانی هم نقل نموده اند جمعی از فضلا و ثقات قم و اصفهان نقل نموده اند که این مطاعن اصلا
دخلی بمقدس اردبیلی علیه الرحمه ندارد و قایل بوحدت وجود اکثر فضلا و کاملین که انکار بسیار کرده
آنها مذکور و مرقوم شده و چنانچه در یکجا وجه صحیح دارد و منافی وحدت وجود هیچ ندارد
که تمامی بزرگان دین وارث هر علما و فضلا و در احادیث و اخبار اهل بیت اطهار کمال
وقت و تتبع را داشته اند نه با یک مزیر که مسلما و آن معنی باطل وحدت وجود که حقیر را
خدا بدانند و هر موجودی بگویند خداست این زبان که تعالی الله عما یقول الملحدون و الظالمون علوا کبیرا
توجیه و معنایی دارد و خالی از عیب و نقص و کمال شرعیه و نقلی و تفصیل مطلب و تحقیق امر را
در اواخر رساله بوجه تفصیل مذکور خواهد شد و آنکه مؤلف آن احتیال ابو هاشم کوفی از اول مرقوم نوشته
دوازده

و ذکر ده و اکاذب و حال آنکه در میان مشایخ و کاملین عرفای امامیه اسم او مذکور نباشد
اگر در عداد مشایخ عرفا باشد اهل عامه مذکور نموده اند چرا که در تذکره ها
و تواریخ تبرای متصوف اسم او مذکور نیست حتی در تذکره شیخ عطار قدس سره که
بسیار مبالغه در بیان احوالات مشایخ و تعداد کاملین و حفظ سلاسل فرموده حتی
تذکره های دیگر از کلام علامه مجلسی علیه الرحمه در طالب آنجا در ربیع الحمی مستفاد و معلوم
که قول حلول و اتحاد از صوفیه عامه است و آنکه گفته بود که لفظ صوفی در کلام ائمه
استعمال نشده منافات دارد با حدیثی که محمد بن وی جمهور الاحسائی رحمه الله مؤلف کتاب
مجلی و غوالی اللئالی در ثنای حدیثی روایت نموده و خود ایشان شرح بلیغ آن حدیث
و فاضل محدث محقق سید نعمت الله شوشتری شرحی بر تمام غوالی اللئالی نوشته اند و حدیث این است
قد سئل عن علی علیه السلام عن معنی التصوف فقال علیه السلام التصوف مشتق من الصوف
و هو ثلثة احرف ص و ف فالصاد صبر و صدق و صفا و الواو ود و ورد و وفا
و الفاء فقر و فرد و فنا و بیان حدیث را بوجه نموده اند این ضعیف مجملا بعارف عرض
میکنم که صبر اول مرتبه ایشان که سالک آنرا بر خود قرار داده باید نماید و او صبر است
صبر از شهوات و صبر بر طاعات و صبر بر مصیبات است و صدق مرتبه وسط مبتدی سلوک
و او مطابق بودن باطن است با ظاهر کسی که صادق باشد در صبر خود و صفا مرتبه
سلوک است و او لازم است و مرتبه سابق را که در حقیقت صبر و صدق بهم رسانید
باید آن صفات و اخلاق صفا دهد او از جمیع کدورات که مانع از قبول فیض است
و ود او اول مرتبه متوسطین است و اهتمام شوقها بمطلوب حقیقی است و ترک التفات بغیر محبوب

و ورد و شط انیز تبه است و لازم است از برای حاج و مراقب بودن محبوب را مطلوب
و رجوع حالات بدوام ذکر و مشغول نشدن بماسوی و او حقیقه سوده
صادقه است و وفا آخر و رجوع این مرتبه است و او مداومه نمودن بر مشاهده
محبوب ست و ثابت بودن در آنمقام بحدی که مشاهده را مکلفه نبیند و خود
اوتی مرتبه و صدق و او نمودن رغبت است بفراد و اعشانه نمودن فوراً
و محتاج نبودن بچیزی غیر آن مطلوب و اقعی و فرد و شط این مرتبه است و او عبارت
از خلوت با محبوب مطلوب و انفراد باد از ماسوی و وفا آخر مقام آنست
مشاهده سلوک را و آنمقام عبارت که با محبوب مطلق غیر را ملاحظه ننماید حتی وجود خود
پس فانی شدن از هر شیئی حتی از نفس خود مبنای مقام سلوک است و نهایت ماوراء
این مرتبه مگر مرتبه بقاء بالله و این محض موهبت الهیه است بر کسیکه استحقاق او را
بهرسانیده باشد خداوند تعالی روزی فرماید همه دوستان و ما را این درجه
علیا را و مرتبه عظمی این و کرم خود تا اینجا ترجمه بیان مؤلف بود و همین
حدیث را سید بزرگوار سید نجف قلی رضا مؤلف نور الهدایه و سبع المثانی
نقل نموده اند بزیادتی با این بیان که مخبر صادق در جواب سائل از تصوف
میفرمایند که التصوف علی اربعة احرف الصاد و الواو و الفاء
فالصاد اشارة الی الترک و التوبة و الصفوی و الصفاء و اشارة الی الصدق
و القبر و الصفاء الخ فصل ستم در تعریف صوفی و متصوف و علت جایکه مجاز
اکابر فرموده اند بدانکه علمای حشره قدس سره در لغات از ترجمه عوارف
که از اوان

که از مؤلفات شیخ شهاب الدین سهروردی نقل نموده که طایفه حق و طایفه متصوفه و علت تسمیه
متصوفه آنی چاعتند که از بعض صفات ذمیمه نفس خلاص شده اند بسبب ریاضت
اوصاف و اخلاق صوفیه موصوف شده اند و لکن هنوز بکلی از وجود نفس خلاص نشده
و بدان سبب از وصول بغایات و نهایات ابد قرب محجوب مانده و علت تسمیه طایفه حقه
که در رعایت منزل اخلاق محافظت قاعده سلوک و صدق نهایت بذل و جهد دارند
و در اقتفای طاعات و عبادات و اکتم امور خیر که موجب بیشتر از نظر حق اهتمام تمام بجا آوردن
واجب دانند با انکه دقیقه از دقایق این راه فروگذار از امر خیر و طاعات ندارند
و تمسک نوافل و فضایل اعمال شایسته و از لوازم امور مرغوبه خود شمرند و شرف آنان
در کل اوقات خلوص نیات و آسوده گانی و تجرد و تفرد و خلوت و انزوا
اینها که علمای ظاهر رسمی خود در هر عصر بنام این طایفه از ظواهر طاعات و نظاهر صلاح
و اهتمام در اقتفا دارند تا موضوع بیت فضل بیذیرد و صوفیه خقه جماعتی باشند
که حضرت غیاث للایرانی الصادق رزقه الله تعالی را از آنان گرفته و حب حقیقی
و انابت از نظرهای آنان بر داشته و در مقام شهود و حضور مقیم و مستقیم گشته اند
لذا جرم در اتیان طاعات و عبادات و اخراجات و صدقات خود را و غیر آنها
در رسانیدن نه هیئه و از اطلاع و اذن حق و انظار آنان نامأذون نباشند و خاطر
اعمال و مستوری احوال مقیده نباشند اگر صحت وقت و راحت باشد با ازدیاد
رفتار بآنان نهایت و همیشه ناظر بحق و مشهود محبوب و مطلوب و واقف بوده
اصلا غیر را در نظر نیاورند پس ملازمت خلقان نباشند بلکه لازم و طایفه خود شمرند

خلقان بفتح لام پس صوفیه و مصداق دارد یکی حق یکی طایفه آنها متصوفه خقه
آنان نبودند که مجتمع بیان حال آنان را نموده و اما طایفه که خود را آنان
بسته و بنام آنان خود را موسوم نموده و مطلع بیشه جماعتی هستند که خود را
بلباس آنان ملبس نموده و اظهار حالات و اطوار آنان نمایند اما از حقیقه
اعمال و احوال آنان در حقیقه عاری بیشه و بلعب و عقیده ربقه طاعات را
از گردن خود برداشته و بهوای نفس خلایق و دنیای غمر را صرف نموده اصلا
در دین و خوف و طلب در آنان نمی باشد و حذر از علم تجرید و توحید ندارند
فسیح الذکر در مرتع اباحت و خلاف و شرور میچرند و مرخوفات
و اباطل هیچ باکی ندارند بلکه میگویند که تقید باحکام شرع انور وظیفه عوام آنانی هستند
که نظرهای آنان مقصور بر ظواهر اشیاء و اعمال و افعال ناقصه است و خواص
حقه آنان خود را از این قیودات رها داده و حقیقه حال آنان چنان
و حقیقت آنان از آن غایت است که نظر بظواهر نموده تقید باعمال ناقصه نمایند
تا اینجا از کلمات صاحب نفحات لدو ضعیف مروض میدارد که مراقب قول
و فعل اینان حکایت غریبی ست که فاضل محقق مدقق و کامل عالم مؤلف رضا حکایت
حکایت فرموده که در اوقاتی که مرا توقف قم و در روضه از ارض کعبه مشرفه
و شدم که در ایامی که شخص مریض نزدی از مرض بیشه و حب تعلقات عالم بیشه
و منقطع از ماسوی حق و اصل و از اهل بیت میشود ملاقات آنان بی رفتم
و بیان مرض که اکثر قریب بوده در کوه جون دارد و بر آنان شدم سلام نمودم

جواب سلام باز کشف بدیم شخص لسان خوش کلامی و از صلاح و اداب بود و گفتگو بودم
و فنون علوم لسان یاد حق و بدیم پس گفتم چه خوش ست اگر تو یاد و مناسب
از انقطاع حق و از زوال مکر انکه شنیده ام نماز شرعیه را بآن روش که آورده ست
او در اشرع محمدی صلی الله علیه و آله بعمل نمی آوری با انکه علت و عذری نداری در جواب
گفت بلی چنین ست عمر عزیز را در هر صورت نماز را هر صورت ظاهره چند ناقص باشد
بخوان لاصلوة تم الا بالحضور و نیت او من خیر فرض عبده تمام شد گفتگو چه صورت عمل
جایز ست از جمله شخص احمد از رتبه حضور ایا نمیدانی که صلوة ظاهره مشتمل است بر اصلیه
و باید متوسل بلیقه محجوب به صورت هر گاه ملاحظه نماید باو قرب بمعنی را گفتم بلی
پس گفت در این صورت چه اضاع کسر اگر واحد قرب باب انس درگاه احدیت بسته گردد
ح هذا آنجا باب قرب مشغول گشته خود را جاده او مستغنی شده بوصول از هر صد خانه قصر و ایوان
بتواند بوصول تاج واحد معتقد و اما کن متعدده متعدد داده و دنیای مجاورت را
مستغنی از زاد و راحله و غائله و اسباب سفر میشمارد پس گفتم با و که تواند احد و صد ابا
اتصال توجه تام قرب درگاه احدیت تا شانه اتم و اقرب و ابعد از قرب
و وصول حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بیشه و اتصال تو اعلی از آنان صلی الله علیه و آله
گفت نه تنها بلکه واحد حقیقی و سید و مولای خلقان از وصول بحقیقت حضرت
مقدس جناب محبوب بنبی صلی الله علیه و آله دارد برکت وصول و قرب و اتصال او تواند بلکه
اکتساب ست که رشحه از رشحات او خود نه بلکه دانه در قوی اضافه بآن ربوده شده اولا
و ظاهرا و باطنا جمیع مأموی طفیل وجود مبارک او صلوات الله علیه و آله بیشه

و مراقب باشد باطن او حقیقتا دیندار شده از برای او شیئی در خزانه نگذارد شیئی را از برای
و سوال ننماید از راه ضرورت شیئی از چیزها را از هیچ کس نگیرد و نباشد با او
تا عطا ننماید احدی شیئی و بعضی دیگر گفته اند کتب که گذران نماید در دنیا
بدون شغله و هوی و در اخبار قریب بلفظ بدون مطلبه عمودین از روی حق و ملتفت
نماید مولای خود را بدون وحشتی و در یکی گفته است که للتصرف ظاهر و باطن
که ظاهر او قطع علایق است و جاذب باشد شیئی او را از اضداد و باطن او هجران
غیر دین است از خلایق و متعلق بودن او است باحقایق و در دیگر گفته است که التصرف
متحقق شدن است باخلاق ربوبیه و متعالی عمودین است آداب شریعت را
و نمک و آهنش است بلقمه بهترین خلایق و اشرف موجودات و اجل حقایق حضرت خاتم
و هنی و ترتیل ضراوند متعال سنت انبیا حضرت محمد صلی الله علیه و آله و در یکی گفته است
صوفی آنست که شب او شب مظلوم باشد و روز او روز محزونان و در یکی گفته است
صوفی آنست که ظاهر او باطن و باطن او باحق باشد و در اخبار غیر زیاد
و نکاح او در علویات تا شود و تحت او در رحال متعلق شده و بعضی گفته اند صوفی آنست که علوم
او از راه خدا باشد و اعتماد او بخدا باشد و علم او الله باشد و نظر او فقط بخدا باشد
و شنیدن او از خدا باشد و این از رتبه اتباع و تنزل او در زهد اتباع و اعتماد او خدا باشد
و عیش او با خدا باشد و بعضی دیگر گفته اند که صوفی آنست که ظاهر او بر دین فرشته باشد از دنیا
و قلب او متعلق شده بعقبی و سر او با زمان شده برای و در یکی گفته که صوفی آنست که نظر او
غریبی بلد باشد و روح او سر در سایه بلد با عدم اتکا است و قلب او متعلق و باشد بوارد از

دستور او مشغول شده بصرف نفی مولا و از برای این کلمات تعریف لبیار بیان شده
مقام ذکر آنها نیست بواز ان فرموده حنانکه توهمکاف دارای دکاء
از اهم صوفی دیگر بهمند که مصافیه و بهمکاف از اهم شیعه و نکوب بیان شده
اهل تشیع را کفر زنده و هر کا لبنا شده که شیعه عبارت از احاطه نوم
و طایفه که مخصوص شده بعلوم ائمه و اهل بیت علیهم السلام و بحقیقت عالمند
و نداوان و بی ایمان کسیکه تخفیف کند شیعه را ظاهرا و باطنا و بتمام این ها
که در صوفیان اهل شیعه و امامیه بوده اند صاحبان مقامات عالیه و در تجارت راضیه
هر کا انصاف نمایند و بصیرت بهم رسانند کمالات این طایفه و بدانند ایمان و یقین
این ان را که چه قدر بایه بلند و در جات بلند دارند انکار و اکفار نخواهند نمود
پس در مذاهب تشیع و عزت ایمانی و سزاوار شمایان این بیت که بدیگر نگویند
و رد و جرح کنند هم دیگر و انها نی که اصلا از مقام طریقت باخبر و در نگذشته اند
زحمت و ریاضت نکشیده اند انکار نمایند مرتاضین و مردان حق گفته اند
که اکثر اوقات با مجاهده تلف نفی و دور از عالم طبیعت و سیر انه بکمال این نفی
و حور را با وصاف خود نفی و خلق سبحانی متحقق نموده اند همه سهم از ائمه علیهم السلام
و احوال این اعظم و اعلی شده از آنکه این نفی براد شده و از کرامت نهند صوفی
بواسطه کرده اند یکه حور را تشبیه با برهانی نموده لذا شریک آخر دارند و نفی بحقیقه
از این طایفه نیشده ها این طایفه آنست که با تتبع تحقیق کمالات بیت با حوال و افعال و اقوال

ائمه هدی صلوات الله علیهم عامل شده اند و کیکه باین اوصاف باشد نفی بالحقیقه خالص است
از آنها و بدقت نمودن آن طایفه را بحیثه افعال ناهنجار غیر این نفی خواهد شد
و علت حنانکه بیان شد آنست که مشارکند با شیعه در اسم و نفی بالحقیقه از این طایفه نیشده
چرا این طایفه آنست که با تتبع تحقیق کمالات بیت با حوال و افعال و اقوال ائمه علیهم السلام
مثل غلاة شیعه و اسمعیلیه و زیدیه و کیسانیه و فطحیه و واقفیه و غیر ذلک بنحوی عمل شده اند
که مشارکند با صوفیه در اسم و نفی بالحقیقه از این بیشه شده جاهل بمباحثه و علوم
و ارکانیه و معتقده و امثال این نفی کفر کردن حیوانی و مکان کبیره آنها نی
که حور را بلعبه اند نسبه و اباحه تصرف غلط است تا اینجا ترجمه کلام جامع الدرایه
ضعیف حقیر مرقوم میدارد که اگر صوفی آنست که از صدمه سر در اولیاء و اولیاء
صلوات الله علیهم اجمعین ما دامت الارض و السماء و ما از نشاسر کرد بیان گذارده
هر مولای ایه عبادات مقارب بلکه نفی بالحقیقه متحد بیشه و وجود صوفی از کرب
اجزاء است و اگر گفته کنید که صوفی یا اکمادی یا جبریا شاخ نیشه معلوم نیست
بلکه قطعی است که از فرق امامیه اثنا عشریه کیست که با وقاید بیشه ها در غرض و قت
بهدر سال که منزل ضعیف از اتفاقات در محمد عبور و ورود و بصبر خلق الاتفاق
افتاده و مزدوین از زوار و زه و اقسام خلق لبار ملاقات شده و با کروه
مختلفه مباشرت و رویت شده و همچنین در اوقات تشرف ملاقات کرده و بزخورد ام
اگر منصف و محقق بر این ضعیف شده آنست که در بین طایفه اثنا عشریه همچو کسی

از صفویه عامه است نه خواصه بدانکه محقق تستری مؤلف آن کتاب شریف در عنوان آن کتاب بمضامینه که چون سلطان فاضل قاضی سعید الدین ادریس شیرازی را امارات ترمانه با تأیید صادق و نظر وثیق سدید فتح نموده از خود و تقلد او تقلد پس مشقد شد اولی از مذهب حنفی که نشو نما از صغر سن در او نموده بود مذهب شیعه که شناعت او از مذهب حنفی کمتر بود پس چون چون مناظره و ملقات نمودند با صدور چنان بمارای خفی با مولانا نظام الدین عبد الملک المراغی آن فی بطلان هر دو مذهب مطلع شد و بکفیه و صحت مذهب شیعه و حکم نمود در آن اوقات با جهار علمار امامیه از اطراف و امصار و اقطار نمود از زبان آنها بحجه مناظره با مخالفین از عامه شیخ اجل علامه مصنف آن کتاب مذکور رحمه الله علیه تاج ارباب عامه و حجه خواصه بر عامه ان المکنهین سلطان العلمار افضل المتقدمین و المتاخرین جامع المعقول و المنقول المجتهد الکامل الجامع فروع و الوصول الذی کم کرباشد بحق کعب نظیره زبان او و نظار هر شد صدق و فضل از بیان او شیخ اجل حسن پسر شیخ سدید الدین یوسف بن شیخ مطهر الحلی اطاله آنچه جوار انسی حضرت قدسیه و به بوشاند بیان آن از علوم ای حقیقی پس مناظره با علمای عامه در نبود و ثابت نمودند بیان آن به براهین عقلیه و نقلیه و حجتهای قاطعه بطلان مذاهب عامه را و حقیقت مذهب امامیه را بر وجهی الزام بلشه علمای عامه کرجا دشدند و الزام شان بگری که آرار و نکیرند که بر بین فرو برند بهوت شدند فهلت امر پس علامه رحمه آنچه از حجه تا کیه ابطال مذاهب عامه و حقیقت مذهب امامیه تصنیف نمودند آن کتاب نزید ارتیاب را کتاب مستطاب و ارکشف اللثام و منبع الصدق و الصواب پس علمای عامه از علمار و بادشاه عصر رحمه الله علیه و امرا و عساکر و علما و اکابر از مذاهب عامه

و ملزم شدند شایست مذهب خاصه را و مذهب شیعه امامیه را و مزین نمودند خطبه و سکه را باسمای ائمه معصومین علیهم السلام و اقرار و اعتراف نمودند که این صواب است و این مذهب باسمات و فضلا قدوه سادات و رؤسا و علمای معاصرین عامه که رجوع کرباشان نمودند و بعضی بسیاری از علمای عامه مثل قطب الدین شیرازی و عمر کاشی و فرغانی و امیر تحفه کشی و رکن الدین موصلی و مولانا نظام الدین عبد الملک مراغی و غیر ایشان از زراع و صدور از بیک از اطراف مقرض شدند بر و نمودن این کتاب مستطاب بهتر نمودن این کتاب بر رفع و نقض بسلاف و اطاله ایشان و بعضی نمودن اینکه اعتماد و باد و اشته اند از اوله چرا باعث سکوت ایشان این بوده که بباد این حرکت باعث زیادتی لجاج و اعوجاج ایشان بشود و رزق و فلاق تا اینکه رسید این کتاب مستطاب کرتیکی در اوایت به نظر فضلای عصر که شروه بدیشود و از نقض فیض فطنه کوری یا بصیرتی که او فضل پسر روز بهان است که پرون می آید فضله او از دو ایشان که بسیاری از اشعار خود نموده و هدف تیر ملامت و ارادی واقعی شده و بجرأت و جسارت نمودن او بمعارضه شیخ بزرگوار علامه رحمه الله و تزییف نمودن کلام او را بیشتر در یک از یکی و مماثله نموده است با او بهتر آنکه لایق است با و از اهمال و اکرام پس مقرون نمود فضله سنور و بعقب در آورده نقره زور را بصدای زنبور و مقابله نموده هیچ دکر به نظر را به نکو نظر و نظر نموده بجز او ایمن و همرنموده بجز غارین بلکه برشته لآلی در او در و فوجه باعث تشفی و نظر خود نموده تخم خرمالان خود را در اوقی دولت صفویه موسویه انار آبدار فندقهای نمودند اهل صفهان را از جهه اصرار و تعقب ایشان در مذاهب عامه و اداز مذهب

که اصفهان باشد کرمت و در ماوراء النهر ساکن کردید لکن تا باشد با وجود کنه کرمانشاه از بیعت اهل و اصلی بی خبران شان شده از بصیرة او و دین حق و صواب با انکه نظر از کلام علامه بین عجمی و ترک و عرب همر سایند و در تصرفات حقه هر جا که باشد نظر از ذوالم کنند فلذا غدوان زیاده از اتباع سفره چیز ضعف که قاضی نور الله شوشتری اراده نمودم که موقوف و حدیث آگاه عالم بر بطلان آنچه ارا نموده است بر مصنف علامه از فتح و علامه و تابع عالم آنکه او در جهالت در بحر عمیق باشد و مدام توهش سزاوار است و بهان نامربوط غلط او بر علامه قابل آورد اضعف است از احتجاجات در بحث جبر و طاعت و اراده این است از بحث عقوبت و مزه و تا دعیان علامه الموت و تسمیه نمودن آن است که بر مزخرف خود را بکتاب اطلان بلع الاطلاق و ایمان کشف الاطلاق و قاضی رحمه الله را داب و قاعده نقض است که قول المنصف رفع آنچه بکند بعد از آن کلام علامه رحمه الله نظر نماید و بعد از اداء قول آنچه حفظ آنچه بکند و عبارت نخفه او را نظر نماید و بعد از آنها نظر نماید تحقیقات خود را و اقوال بکند و مشغول به تزییف کلمات او نشود و انصاف است که بعضی اشعاری منظم خود که جنابه مرحوم مغفور میرزا ابو القاسم قمی طاب ثراه در رثاء نموده بیشد و بعضی فضلای دیگر که جنابه مرحوم مغفور میرزا محمد مهدی طاب ثراه شهرستانی باشد شنیدم که میفرمودند که قاضی رحمه الله قول انصاف نموده که ما بین بخود و کلمات فاضل دوز بهان را نموده میفرمودند که اگر علامه تاج الحق رحمه الله بخود این مقدار جواب بنده دیمی خواست که این مخشوش رد و تزییف کلام او را نماید ما را اعتقاد این است که ما بین مخلص بنود که قاضی رحمه الله نوشته اند دستی نموده اند با حقاق الحق و زهوقه الباطل و در کتاب نفع مخلص که بنام ایشان است که جناب آقای آقا سید علی طاب ثراه در رد عضد و حکمت بطلیوس آنکار چه اقدر که نقد کرده و بدین کاشی بیشی بیشی داصد و خالف نموده اند

از برای حسن بصری همانا جمیع شما این روایت کمال را خواهید از مولا خود امیر المؤمنین علیه السلام که تصریف
دارد در نفوس و طبایع معلوم است حاکم و راوی بگذاشته بعضی و جوارح آن را و تا
تا آنکه غایت از ما وقت لم یزل برکت هدایت و ارثان دانوار تذکر صلوات الله
و سکری فرموده کمات تحشید و در حدیث دیگر مفاد نماید که حضرت مولا امیر المؤمنین
خطاب حسن بصری فرمود که در هر آیت نامه ای پیشانی و سامی این آیت نوشته که مکتوب حکمت بالغه
و مکلف از جمله او کفوات باین حدیث هم اگر صحیح باشد و لیکن ابر لفات حضرت حسن
که او را بمثابه فرمود و از راه صداقت و شهامت او را بهره دون آورده خواهد که اگر قاعده این
وارثان و نمود حضرت با دوان مکالمات و خطی بیمار انمیفرمودند السلام علیک آیه و دیگر خیلی قضیه
طولانی در قدح او در اواخر مباحثه او را با حضرت مولانا سجاد علیه السلام و حضرت مولانا
امام محمد باقر علیه السلام نقل نموده که دلالت بر رد و طرد او میکند و لیکن مبتدا از حضرت مولانا
باقر علیه السلام روایت نموده اند که حسن از کجا خواهد بگذاشت را بعد از کلمات خیلی که علم بالغ
نمیگوید مگر از دمان اهل بیت علیهم السلام تا ما اینجا بود و کلام علیه السلام
که تصیح حال حسن بصری نموده اند از جمله سند عالیقدار علم الهدی در کتاب غرر و درر رضا مفاد آنه
که نام هر اولیا رو کنیت او ابو حسن و نام مادر او خیره کنیز حضرت ام سلمه سلام الله علیها بوده
و لیاقت از اوقات بوده که لبان مبارک او کذاشته اند و کفته اند که خدا نیتا بعلی نموده اند
از برکت لبان مبارک آن ممزوجه بود سلام الله علیها و در فصاحت و بلاغت و زهد و فضل
در کمال جلالت بوده و جمع کمالات او در زندت و نیا بوده و فضایل و مناقب امیر المؤمنین علیه السلام
و در آخر نقلات خود سته زرکوار بمقدار در تعریف حسن مینماید باین عبارت که کلمات حکمیه
ما خوذ لفظا و معنی او من فوق لفظ کلام مولانا امیر المؤمنین علیه السلام هو مولی الکل قدره
فی العالمین

بخش

نیز مشتبه این اقوال حسن بصری لفظا و معنا با کلام حسن بصری لفظا از کلام مولانا امیر المؤمنین علیه السلام
صلوات الله علیه آیا در دقت و در باب نقد احادیث در نهایت دقت و حجت و اطلاع بوده
و در مجلس هفتم از کتاب امالی از ابو مسلم روایت نموده که مضمون این است که ابو مسلم
من شنیدم که حسن بصری رسیده که شخص کمان نموده بود که حسن نسبت بمولا خود حضرت مولانا
امیر المؤمنین الحاد یا قصد فتنه یا تنقیص نموده پس حسن بر خود ترسید از روی غضب
و در میان جمعی که اصحاب او بودند کفت در سرای خود را می بندم و در نمی آیم تا اجل مرا دریابد
زیرا که میدانم که یکی از شما کمان کرده اید که نسبت بمولای خود حضرت امیر المؤمنین
تنقیص کرده ام لا یعلم و کیف ذی شوری بهترین خلایق و سید مولا او لا و آخرین
و امیر المؤمنین و اسد الله الغالب علی بن ابو طالب علیه الصلوة و السلام تنقیص نماید
سکسته و بر از آتش باد ان و دمان و نان و نجیر زهراب دار سر و حمولا زمان محکم
کرد و آن ولی که در حق مولای خود خیانت فاسد نماید مولای ما علیه الصلوة و السلام
افضل و اکرم و بهترین خلق بوده بعد از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مولی الثقلین
جانب و امین خدای حضرت بوده و طیبین خوشحال کننده آنجناب آنرا کوه و در وقت محبها
و کشنده ابطال عرب و پهلوانان نامی هر طرف بوده اند در جنگ و غزوات حضرت
ای مردم بدانید به تحقیق که از شما مفارقت فرموده مردی که
در شان او این نبود مردی و مردانکی شخص وجود مبارک او این بود و قرآن میخواند
به تفهیم و تعلم را بر طرف میفرمود و بکتیم و قدرت و شوکت و صبر میفرمود بر بلاها و نعمتها
در جهاد و در وقت بلایا شاکر بود و بکتاب خدا ناظر و آمر و عامل و ناصح بود خلق عالم

تا استماع فضایل علی بن ابو طالب علیه السلام از قول مبارک شما نموده فیض یابیم کفتند
پس ام سلمه سلام الله علیها فرمودند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که
بیت بنده که ملاقات کند خدا را مدرقیامت با الحاد و دشمنی علی و حجت تو کرا که شما
ملاقات او چون ملاقات بت پرستی مرخدا را ابو مسلم کوید پس شنیدم که حسن بصری کفت الله اکبر
اشهد ان علیا مولای و مولی المؤمنین از این روایت ظاهر میشود که حسن اقرار بشهادت
و ولایت حضرت داشته و از خواص شیعیان بوده و از ریاست که در پیش بعضی کوته ظاهر میکرد
که هرکز منقصی فضایل و اوصاف حضرت را نموده و آله العالم بحقایق الامور و علی ای حال
در روایت مناقب بروایت حسن بصری و کر نموده که مضمون این است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمودند هرکاه روز قیامت شود علی بن ابیطالب علیه السلام مرا شفاعت فرماید و آن کوهی است که بر
از بهشت و بالای او عرشست و از جانب شب او مجرا شده جویهای بهشت در آن قرار کرفته
نشته باشد بر کرسی از نور که جویهای بهشت سلسبیل و زنجبیل و شیر و عسل و آب طهور از بیش او
جاریست که آنرا نشنه نکوید هیچکدام نزد به بهشت مکر آنکه او را راه باشد از ولایت
علی بن ابو طالب صلوات الله علیه و اولاد اطهار او که آنجناب علیه السلام پس هر که حق شناسد و خدمت میکند او را
و دشمنان او را داغدار و خوار میدارد و از روایت این حدیث هم ظاهر میشود که حسن بصری
حضرت مولانا امیر المؤمنین را قاسم جنت و نار میدانسته و بکونه فضایل و اعتراف نموده که منکر شود
یا از اظهار عداوت و الحاد باک نداشته باشد و این کلام فاضل کورکدی قدس سره الطاهر
ضعیف میدارد و که مذهب حضرت اهل الحاد و کمراهی بوده و صحیح و بیانه بوده و اظهار عداوت
که تصیح حال حسن بصری بسیار خوب همانکه ابن طاوس رحمه الله و همانجا عذر در نموده

روز جمعه ما
برای نقشه

لطف و رأفت و مدارا در مقابل و مبارزه در رفع قضایا صابر و داع رسول الله صلی الله علیه و آله
و در اوایل بعثت با اشعار انصار و مهاجر و در نکر فتنه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
بجز آنکه صلوات الله علیهم میفرمودند حضرت در اکثر اوقات و لبش کمر مبارک امالص
و داغی لعشر و جمع سهم از و علوم خود را در زر آنجناب شیره و بهمه ام الهدی امامت را
بنان ان تفویض فرمودند و از دنیا رحلت فرمودند در حالتی که از ان راضی بود
و دانا ترین بزرکان مسلمانان و امیر مؤمنان بودند و اقدم آن بودند در اسلام و ایمان
و ان نظر و دانندی بعد در کمالات و شدیدند و در حسن سیرت و صلوت و منع فرمودند
خود را از لذائذ دنیوی و شهوات نفسانی و عبادت خدا نمودند در خلوتها و جمع فرمودند
در نمازها و قطع نمودند نفس را از لذات دنیوی و هوا و هوسها و اصدان آن از سکی از
بود و حقیقة سکی بکلف باقی همیشه که همه از کفر بسلام آمدند یا خطا هم و باطنا لس بعد
ادای این خطابه فضایل و مناقب عالیه که لبیار مقصد شیعه این عبارت را ادا نموده
که تکلف اقول فیه ما یوهبنی و ما احد اعلم بمقامه فیه مقالة فکلف اعنی الادی و کمبوا
طریق الردی فی ای مردمان هکونه میکویم در شان آنجناب صلوات الله علیهم چیزی که ملائک کند
و حال انکه میدانم کسی را که در حق وی سخن بد اندیشه یا بزرد خود را از آزار او دور سازد
از راه بدر و در جهنم بناه کیرد آیا حدیثی مذکور است که دلالت دارد بر آنکه حسن بصری شیعه بوده
و محدث این است که ابو مسلم کفت بر وی آمدم حسن بصری را و این بنا مالک بدر خانه او نشسته
رضی الله تعالی عنها و دوات کاغذ آورده بود و این بر در خانه نشسته و ما هر دو را دید حسن کفت که
شنیدن حدیث و خفتن از شان مولای متقیان امیر المؤمنین علیه السلام که از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله

قلب الهی بلکه نزدیک تر از این را خواهی که گفتیم این بخود ذکر عبادت جمیع عباد و آیات و شاید
از این جهت باشد که وارد شده است در کلمات ارباب عصمت علیهم السلام ذکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة چه فکر در ملکوت اعمال
عبادت است از برای وصول ما بین مرتبه عالیه بلکه ذکر کرانی از ذکر ارجی از لوازم
این مرتبه است از برای ذکر قلبیه واضح و لایح است که مبدأ اصلی عفت آیت
از این باب و توجه است بمستبدات لبنیه و بنیه و دنیویه و از جهت که در آثار
و اخبار حث اکید بر این مکث خطیر و هر کجا عارف مشاهده نماید بنور بصیره
انوار جمال الهی را بلکه باز میدارد و نفس خود را از محظورات بلکه از اکثر مباحات
از جهة علقه شدن او و این جاذبه کثیفی که منبت اندادی از برای او غیر از اهانه
و ذلت می بر دبان فی از ذکر او انا و تحقیق با عضای از برای عارف در هر عضوی لذتی
و در هر لذتی لهجتی حاصل میشود و از جهة بودن این مرتبه اهم مراتب اشکال نفس
این مرتبه بسبب قوة علم و عمل و در اخبار ترغیب بتعلیم بر تحقیق مقدمات اینمرتبه از مقامات
که سر او ارث بکتاب الهی و فضائل بودن از اضداد او انها مذکور شده از دنیا و ذکر
رغبة باو و ترک رغبة بدنیا و ترک مثابت نفس اما در ارباب اهل فکر و غیر انها
در کافی روایت شده از حضرت امام رضا علیه السلام که فرمود لیس العبادة کثرة الصلوة
و الصوم انما العبادة التفکر فی امر الله و فی قدرته و در روایت دیگر است مرفوعا
حضرت مولانا الصادق علیه السلام که فرموده اند افضل العبادة ادمان التفکر فی الله و فی قدرته
ذیل مراد بتفکر تفکر در ذات خداوند تعالی چه او ممنوع است و موشر حیرة و دهشة
و مهور است احری که [illegible]

از جناب بنوی صلی الله علیه و آله که فرمودند تفکروا فی آلاء الله و لا تفکروا فی الله
فانکم لن تقدروا قدره بلکه مراد از نظر کردن است باضال الهی و عجایب
صنع او و بدایع امر او در خلق و آثار آنها و دلالت میکند بر جلال و عظمت و کبریاء
و علو و تقدس و کمال علم و حکمت و لطف و مشیت و قدرت و احاطه او تعالی باشیاء
و مسیت باشیاء لهذا لازم آید تفکر او فی الالاء قال الله عز و جل ان
فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لآیات لاولی الالباب الذین
یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم یتفکرون فی خلق السموات و الارض
ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار و مراد از آیات که در مواضع
کثیره است جماری تفکر است در آلاء الله و در قدرت او است و از امر المؤمنین علیه السلام
که فرمودند نبه بالتفکر قلبک و جاف عن اللذات جنبک و اتق الله ربک و در آخر
باین که حواله قلب بتفکر است و از امام باقر علیه السلام منقول است که فرمود
شاید مراد از ذوالی لباب باشند باینکه از سیاق کلام ایشان معلوم میشود که کرارا و ابدا ذوالی لباب
شدن روز و مشغول شدن بطاعات و ترک نوم و ترک آنرا رغبة نمودن و دلالت میکند
بر اینکه تفکر در عظمت الهی لازم و اعمال حسنه را کاشف و مانع از جوارح انجه زشت است
شده است و در کافی از ابی عبد الله علیه السلام مرفوعا قال قال امیر المؤمنین علیه السلام
التفکر یدعوا الی البر و العمل و مراد بتفکر در این حدیث اعم از تفکر در صفات نفس
و از آنکه مذکور شد در بیان حدیث بنوی صلی الله علیه و آله و از تفکر در معاملة که میشود
میان عبد و رب و بیکی داعی به بر و عمل باو بشود پس تفکر در معاملة که میشود

در میانه عبد و رب او با تفکر در حسنات و سیئات و تفکر در صفات و افعال الهی و هر کدام غیر تفکر
که در حسنات خود کرده آیا تام یا ناقص است یا واقع شده است مرتبه را یا خالص است
از شرک یا مشوب است با نها این تفکر البته و امدار دو ادرا با صلاح و حسنات
و تدارک نمودن آنچه را فعل باو در رسانده از طاعات و نیات خیر و اینچنین هر کدام
تفکر نماید در سیئات و در آنچه ترتب میشود با نها عقوبات و دوری از قرب و رحمت الهی
الی باقی که تعالی البته ترک نمایند آن اعمال ناشایست و سیئات و در صدد تدارک انها
و اصلاح اعمال و احوال خود بر آید از لطف دعایات او لبابها و اجابهای او
از سوانح نعماء و ربط الآء و تکلیفات و در ظاهر و عده فرمودن ثواب و بدل
برای عدد قلیل و مستحب حاضر جناب قدس الهی از برای شخص جمیع مافی السموات و الارض
و ما بینهما و غیر ذلک لی و امدارد این تفکر او را به رعایت در طاعات و اجتناب از نهیات
و این تفکر مذکر شیطان است و منقول است از بنی البلاغه که فرموده اند که تفکر مرآت صافیه
که بینی که مشتمل بر و در او صور عبرتها لی می بیند انی فی تجه او صور حق را و حسنات را
لی بیدار آورد و بعد صورت اعمال حسنه را و اجتناب بکند از آنها و شک نیست که مادام
که آینه در مقابله اعراض از آن و در آینه جلوه نماید حسنات و خیرات و تزیین آنها
و اعمال زشت و نشوه نفس امارة از جهة بودن تفکر سبب از ازدیاد خیرات و از دیاد
و حسنات نیز در و در نده شده است ابر عبادات مذکر در انقلاب زشتیها و عدم انقیاد او در رفع
رشد صلوة لیل با آنکه مکرر شده و در اخبار از فضیلت او روایات رسیده در کافی از حسن
فضیل قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عما روی الناس ان تفکر ساعة خیر من قیام لیلة
قال کیف یتفکر قال تمر بالخربة او المقابر فتقول این ساکنوک و این بانوک مالک لا تتکلمین
و این تفکر لن تر است از رتبه که مذکور شده و نفیر فرموده بقدر رتبه مخاطب نیز را
که تفکر هر کس بقدر رتبه او میشود و اول مراتب او است چه او اول باید تفکر نمود در زوال آنها
و اینکه اعتباری بر نقاء آنها نیست بعد از این جهتها میشود نفس از برای او تفکر و متصور میشود
بجناب قدس الهی و طلب نمودن فیض جسیم و جود عمیم او در اینکه او بود واجب الوجود
بخلاف بنی آدم که وجود ایشان فوق هر نیست که در کلام لف و نشر است بر ترتیب زیرا که قول او علیه السلام
فضول این ساکنون خطاب است از برای وارث مسکونه و قول او علیه السلام و این بانوک خطاب
است بخزانه که مردم اعم از وارث و بنا قول او علیه السلام اخیرا مالک لا تتکلمین تحریض است بر
از عدم تکلم آنها گویا نزدیک است که آنها تکلم نمایند بلسان مقال رشح نمایند از
برای او حالی را و کنایه است از حال خضوع و ذلت و تضرع بدانکه اگر تحقیق عرفا
و اغلب سالکین صعبا مکرر لبیار قلیلا از این فی تفریح نموده اند که در سلوک راه این دو حصول
مهام بدون مخاطبت سالک با جازه گرفتن ذکر از راه شناس صاحب تصرف ممکن
حضرت ختمی علیه السلام بنا داده علیه السلام باکمال تعداد مرتبه نبوت و در رسالت راه دو عمر
در هدایت حال و قال عدد بیت حضرت شیب هدایت با تحقق ممکن نیست بعد از انکه
بدون کلیم الله ریاضات و کتب الهی از الواح مرتکز شیخ موعظه و تفصیلا لکل شیء
رسیده بود و بنبوت او تصدای و از زده سبط نبی آخر الزمان و آیه از آیات حضرت
تفکر کرده در و لیتان تعلم علم لدنی از معلم خضر آنها این ابدی باید کرد که اهل اعتبار
عما ان تعلمی رشدا مما علمت و آنکه معلم او را و آنچه نخبه الفبای انگشتان تفکر
مع صبرا می تواند پس بدیده اعتبار در این باب باید تکرار و عبرت بصیر

بصفات یکا و از صفات و نسبه بصفات حمله اشتغال باید ضعیف هر خاشاک
خباثت ازاد و زاید عرشه تا اشتغال نکند از خبث و کلیه دیگر است که و میتوانند
خلوت در انجمن نیز نظر هر ماهش باطن باحتیاط بباید باشد شعار و زی و شهاد و
و از برون بیگانه وش اینچنین زیبا روش کز بطن اندر جان اگه خصمانه
میفرماید که رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله یاد شد ره بمقام
و بعضی دیگر گفته اند که خلوت در انجمن است که اشتغال و استغراق در ذکر
که اگر بیاد آید هیچ سخن و آواز نشنود و لب بسلامی ذکر حقیقت دل و
کسب اشتغال بذکر از روی جد و اهتمام در مدت پنج شش روز باین مرتبه میرسد
که هیچ آواز و صوت و صدا یا اگر چه از حیوانات و یا و آب شاذ کر نشود
و بی شعور و اهتمام بتدریج گفته و مقصود از ذکر آنست که دل را بحیثیت اگاه بگفتار
حاضر باشد و بوصف محبت و تعظیم موصوف گردد و شش ماهها و هیچ ثمارت میکنی
تا بحرف ها عبارت بگیر بنده خود نباید از تو کار چند کنی تا از زبان خود
ها بیفکنی حرف را رها کنی بنده شوی ها و هویتی یاد کنی تعرف الله
تا کی مشغول الفاظ و عبارت کردی و تا کی بروی نوشی از علم تعرف عبارات
و یا دام که تو در ذکر محتاج بحرف و اصوات خیال خاکه در ذکر قلبت شاهد شود
ناقص باشد زیرا که معتقدی در ذکر حق بحرف و عبارت با نکه حقیقت ذکر از
همه لغات بری و عبارات پس چند کنی که از حرف و عبارت که عبارت است خلاص
و بذکر حقیقی که منزه از انهاست برسی و یاد ایکه در ذکر حق بحرف و عبارات
خلاص نکنی بنده نکنی نیز از قید خود نرسته و در ظلمت وجود خود مانده

(۱) الخلوة في الذكر
(۲) النفس

بصفات یکا و از صفات و نسبه بصفات حمله اشتغال باید ضعیف هر خاشاک
خباثت ازاد و زاید عرشه تا اشتغال نکند از خبث و کلیه دیگر است که و میتوانند
خلوت در انجمن نیز نظر هر ماهش باطن باحتیاط بباید باشد شعار و زی و شهاد و
و از برون بیگانه وش اینچنین زیبا روش کز بطن اندر جان اگه خصمانه
میفرماید که رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله یاد شد ره بمقام
و بعضی دیگر گفته اند که خلوت در انجمن است که اشتغال و استغراق در ذکر
که اگر بیاد آید هیچ سخن و آواز نشنود و لب بسلامی ذکر حقیقت دل و
کسب اشتغال بذکر از روی جد و اهتمام در مدت پنج شش روز باین مرتبه میرسد
که هیچ آواز و صوت و صدا یا اگر چه از حیوانات و یا و آب شاذ کر نشود
و بی شعور و اهتمام بتدریج گفته و مقصود از ذکر آنست که دل را بحیثیت اگاه بگفتار
حاضر باشد و بوصف محبت و تعظیم موصوف گردد و شش ماهها و هیچ ثمارت میکنی
تا بحرف ها عبارت بگیر بنده خود نباید از تو کار چند کنی تا از زبان خود
ها بیفکنی حرف را رها کنی بنده شوی ها و هویتی یاد کنی تعرف الله
تا کی مشغول الفاظ و عبارت کردی و تا کی بروی نوشی از علم تعرف عبارات
و یا دام که تو در ذکر محتاج بحرف و اصوات خیال خاکه در ذکر قلبت شاهد شود
ناقص باشد زیرا که معتقدی در ذکر حق بحرف و عبارت با نکه حقیقت ذکر از
همه لغات بری و عبارات پس چند کنی که از حرف و عبارت که عبارت است خلاص
و بذکر حقیقی که منزه از انهاست برسی و یاد ایکه در ذکر حق بحرف و عبارات
خلاص نکنی بنده نکنی نیز از قید خود نرسته و در ظلمت وجود خود مانده

بلیه سلاک و تا دیت نخورد ان آنها تا دان طریقت که مردی بر صول حقیقت نرسیده اند
که بیان و توضیح آنها نیاز از فایده نخواهد بود از انجمله فرموده اند که سالک
باید هرش در دم داشته باشد که بعبارت اخری سفیانیه بیدار دم باش
و مراد از این عبارت آنست که متوجه نفس کشیدن خود بوده که هر نفسی که میکشد
محمد حیواته و چون بیرون می آید مقرع ذات لیس کهثله و نفی تحب کلمته
موجود و حال انکه در هر لحظه و نفس کشیدن مالا نهایه نعمتهای خداوند تعالی
شامل حال و همچون قطره نیاز فیوضات و نعم آلهی فانی و نثار بر موجودات
و بندگان لیکن سالک گذاریم و حال انکه هر نفسی بشکری و طاعت جان سالکی
که اقل ادا شکر کردن جان و دل بسته و در راه او تعالی لیاقت نفسی
بنده غافل تواند شد و حال انکه هیچ غافل نیست زیرا که عمر تواند چرا نباید
انکه غیبت زلف در سر و او را کیفیت جذب نموده ز عالم نفس و طبیعت برهاند
پس انیز باید که نفس کشیدن را در روی آگاهی و حضور شاهانه از روی کمال غفلت
و اشتغال از نفس به نفس بیاید که از سر غفلت نباشد و از سر حضور شاهد و هر نفسی که
از حق بیاد او تعالی نباشد و غافل نگذرد و از کلمات دیگر انکه سالک باید نظر
بر قدم باشد و او آنست که سالک در رفتن و آمدن در شهر و صحرا و هر جا نظر
ها و اشیا نا نظر او را نکند و نشنود و بکار نیاید نشنیده و نیاید که نظر قدم
اثارت نسبت سیر سالک بود و در قطع مسافات هست و طی عقبات خود بر سر
یعنی نظرش بر جای که قدمش گذارد و جای قدم بر آن نهد و دیگر از آن لفظ نشنود و در خاطر
و مراد از راه آنست که سالک در طبیعه لیلی سفر کند بیش از صفات تبرز

بصفات یکا

حاکمه فرموده اند ذکر اهل تعلقه ذکر لقلب و سوسه و حقیقه ذکر آنست که
در آن نه خوف باشد و نه صوت و مجرد از همه لغات و مبرا از همه جهات
و فرموده اند که این ذکر است که ثمره آن معرفت و صاحب آن عارف بالله
و این ذکر شریف چون خاصه آنست که از روی محبت و از ثمره توحید هم رسد
اصد هشم توجه است و توجه کامل حضرت عزت است که متوجه حق شوی
بکلیه ظاهرا و باطنا جهرا و عرضا و سرا و علنا که از همه و اغیر حق محو باشد
مگر بدان نقطه که بدرک از همه شوی آزاد و خالی که باقی نماند محبوبی و مطلوبی
و مقصودی و رغبتی و مرغوبی غیر ذات الهی کفار سر و جهر و خیر و اکفاء
پس تو هم بحق کن و ذاکر مقامات عالیات بر تو عرض کند التفات نباید نمود فقط
باعراض از حضرت معبود و بت ما را فراد بهیچ لفات زیرا که بیت خود کرم
کرم او ثابت هیچ و در مناجات که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و اولاد اطهار
در مناشات فرموده اند و در کتب اقبال این طاووس و زاد المعاد و مفتاح الجنان
این عبارات مذکور است الهی بجلالک انقطع الیک و انیر ابصار قلوبها
بضیاء نظرها الیک حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الی معدن العظمة
و تصیر ارواحنا معلقة بعز قدسک الهی و اجعلنا ممن نادیته فاجابک و لاحظته
فصعق بجلالک الهی و اخطر سرور غرک ابدا بین طاوعک و اکون لک عارفا و عن سواک منحرفا
و منک خائفا مراقبا یا ذا الجلال و الاکرام اصدهشم هر است که اقبر مفتاح القفل
هر کی کنیز تا شیم او هم بکند با این دل شکسته غم او هم بکند و هر باید بیرون آید
از حظوظ نفسانی و مراد جسمانی بمجاهده و مکابده و باید که بثبات قدم با نفس امارة

قبل

و همواره ثابت باشد بطریق اختیار و مستقیم شود بر سبیل ابرار و بر نهضت
و تکمیله روح ملازم کردد و قال الله تعالی و هدیناهم الصراط المستقیم
و کانوا بآیاتنا یوقنون شش نخبی هر اکر کلوکیرت عافیت خوشکوار خواهد
و هر محمود بر هر نوع است یکا بر طاعت دیکا بر مصیبت بکیت و در همه حال صابر باش
و مدار ان هر حاضری باش و کفته اند محافظت کن انچه میان تو و یار است
و هر کی انچه میان تو و اغیار است تکلم هر کن در دلهای آن محبوب تا که بشر حضور و
القصه عن النفس عن الکونین الا الله و بدانکه ریاضت سه وجهت اول تکمیل نفس
از جهت بر غیوب آن اشتغالی بیاری کند از ماری لوم شکایت از غرض
این نوع را هم خوب بداند تا منتج شکایت از جهت نزد جهت این را لیده باشد
بت کر هر کی هر چنین کی بتام این بت عاصی نخواهد بسلام و مقبول است از کاری
که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده طوبی لمن کین باطنه هم لوبی نزدیک ملکوت
و الارض نیز خوش حال بنده کان ناچیز نمی کر حاضر باشد و در مقام صبر و ازر کند
و یا در حق طوبی و در بهت از ابر بنده کان ناچیز است و این آیه کریمه و شکافتن
آسمان و زمین را می بیند و این اشاره است بر انکه صابر صاحب کشف خواهد شد
و بدین مدد میکند بکشم سر عنیه بیت اصد هم مراقبه است و کوشد مراقبه منتج از
رقت بهت و آن استظهار بهت پس مراقبه جمع نور جوارح ظاهره و باطنه است پس
در استظهار مطلوب مراقبه باید کرد احوال دعوة خود بر دل خود بدین اصد هم مراقبه کنند

قبل

از اینجا است که گفته‌اند اهل الحقیقة کصبر از صعب نازل آید جانه و آخر آن آید طرب
محبت دانکه او است در طریق توحید زیرا که عامه عادت نموده بر ناصیه
در رخ و قرار نداده است صبر بر بلاء را و معاد خود نموده است قلع و قمع هوای
نفس را پس تحمل بلیه را پس شاید از اهل محبت مادام که بلند و نشوده بلاء
و هر که استعان فرماید خالق الکل تعالی به بلاء آنگه تا نیاید از اهل محبت و هر که
داد در مقام نفس باشد تحمل بر بلیه را نتواند و جزع و صبر نشود و با وجود این
نفس از اظهار از جهة عدم حصول اطمینان قلبی دم را نا آخر بودن صبر در طریق محبت
و محبت اقتضا میکند این محبوب اندازه بلاء را بیار بودن مراد محبوب بر مراد خود و صبر
اقتضا میکند که آنچه بلاء است بیاید و بگذرد پس هر یک تاخ و دیگری شیرینی و اما بودن صبر انکه در مقام توحید
زیرا که صابر اندکی نماید فوت ثبات را و دعوی ثبات و تکلف از مرغ این نفس است
و توحید مقتضی است فنا و نفس را پس نیاید انکه در ثبات نفس در طریق توحید از قواطع
مکرات است بلکه صابر باید مظهر قدرت و غلبه او شود نه آنکه نفس در توحید از آدمی
منازل او است زیرا که سلوک این منازل فنا در توحید است بدوام حق در این و در صفا و فنا
اراده است در اراده و تحقق و وقوف صادق ما مراد او آنچه تاخ و فنا در صفات
آن تلخ بر فنا و ذات و متبین شد باین تحقیقات انکه مایه صبر در صفات
در مراتب بعید و مبتلا گشته شد که علامه الهر تحریر انبوز تا مادر نماید او تا انقلاع یابم
ما سرور منظومه را در اوائل خاتمه در فواید خاموشی فرموده است حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
من صمت نجا نظم انکه خاموشی بیاید ادب تاج در هر حال طرب باشد و قال امیر المؤمنین علیه السلام
سکوت

و سکوت الله ان تسلدنه الدان ان سکن کرچه شیخ فضیح و خوش گفتار خاموشتر از آب
و خاموشی بر چهار قسم است خاموشی زبان از بحق بی فائده و خاموشی بدل است از
تفکر و تصور بی فائده و این قسم بدل تنظم زبان و بدل سدم خاموشی تا هم او گوید
هر گز از زبان از حدیث بی فائده خاموش نباشد و در خلق نباشد و هر گز از
زبان از کلام بی فائده سلامت نشد ظاهر شود و اما راست کجا حضرت باری تعالی است و تقدس
زبان به بند از انیکه در زبان ظرف یک کلمه این سخن از زبانیت که به زبان نیاید پذیرد
و کسی که بدل خاموش بود بر زبان دل او حکمت متکلم باشد و هر که بدل از زبان از حدیث بی
فائده مملکت شیطان خواهد بود و سخن فرمان و صفت دل از کلام بی فائده مغران است
که ابد مشاهد نشد و خواهد شد کلمان را سلامت است از آفات و متقیان را خلاصت
بوالت و هر گاه که دل و زبان از سخن بی فائده خاموش شوند چون ناطق کردند بنطق باز آیند
ناطق خواهند بود زیرا که از ضد انفکاک ناطق نباشد سخن چون نفع نبیند زبان کار نشنوی باز
کلمه کلمه که هر چه زبیده شنوی و نطق باصواب شیخ خاموشتر است از خطا و سخن باز اد
خطا است بهر حال دهنده الله که هر چه خواهد بود از هر وجه و حال قوت تا اندر خزینه کرم
من نخواهم الا تمام امر بصفه او مرصوف او اصبح بهمن او آن قصد عظیم شد بر شیخ
نایده آنچه در بیان و ذکر خیر و جهاد او آنچه اما بعد انکه ذکر عبارت از ما یا ذکر آن ضد است
و مضمون از خلقت بیان دارد و هر چه از تکالیف بدان است مضمون از ذکر خوش نیاید است
چنانکه فرموده اند اتم بقوله تذکر و مضمون از ضد مکان سهرت چنانکه ما کی غور ان
قلب است از اثار اما ما هیچ گونه مضمون ذکر در اوجب قلب تو است از سهوات ابتداء آ

تا ثمر عرفه از ذکر و فوز بمقام قرب مضمون از چه اهم ذکر است و ذکر احوال قلب و بدنیه عبارت
و ذکر خوب که آن را ذکر ستر نیز خوانند و مقابل او ذکر هر چه عادیه است بصر از کلفته
که ذکر آنچه را در جانب تنزل صوری ثبت بلکه بیفزاید از زبان است که حق را داند که ذاکر است
در جانب صعود قدس آنست که اگر هیچ اشتر قرب ای شیخ از انشد ذکر عبادیه در جانب صعود
قیاس دار و در جانب نزول است که اگر هیچ اشتر قرب ای شیخ از انشد و حق نزد تحقیق
عرفا آنست که ذکر خفی آنست که در لفظ ذکر زبان بلکه هیچ عضوی از اعضای او حرکت نکند بلکه بخش
نفس باشد چنانکه از احادیث آیه شفاء و بعضو ذکر چنانست که زبان حرکت نماید و هر قسم
از ذکر به بیدی مقصد و مقصد متحد اند اما بدیعی انکه ذکر آنی موجب آنست که ذاکر خدا و صفات
آنرا نماید و آن مستلزم آنست که فکر در مبدأ و معاد کرده شد را بیان و اسلام آن موجب فوز فوز
و ایقان است و بذکر خدا و ند تعالی مقصد امور راجع شود آن کرد و هر چه او مقصد امور راجع
شود آن کرد مقدمه امر راجع است و دیگر آنست که مقدمه امر راجع راجع است و دیگر انکه ذاکر خدا و صفات
موجب تقصیف باطن است و تقصیف باطن موجب عفو و رحمت پس عمران و جهت پس ذکر آنی راجع است
و دیگر آنست که ذاکر خود را در ریاست و قطع انکه نعم و جهت وصال انکه نکر تمرن از قبائح و ذکر است
و دیگر انکه ذکر نفع میکند صدر مظنون را و هر مظنون و جهت او قلع و قدرت بر رفع از این جهت
رجحان و در ذکر جهاد بعض تقصیر داده اند ذکر نیز را هر گاه با حضور قلب تمام بر ذکر نفس فقط
هر دو را و زیادتی است که عمد جراح بیند بر عمد ذکر قلب و زیادتی عمد افتقا میکند زیادتی اجرا
این خلاف در وقتی آنست که قلب ذکر ان ناظر باشد و الا ذکر ان نایده چنانکه اندازه
اما نقصان برای آنچه ذکر خفی آنست که همین بیان کنند و در آن باب روایت کرده که آن آن
لعیسی یا مریم یا عیسی اذکرنی فی نفسک اذکرک فی نفس و اذکرنی فی ملائک و اذکرک فی ملاء

فی ملاء خیر من ملائک ملاء الا و بین یا عیسی این قلبک و اکثر ذکری فی الملوات و اعلم ان تبصر
ان تنبصل آنی و کن فی ذلک حیاتا و لذکن ملیا نیز حضرت فرمود که خدا تعالی فرمود
که ای عیسی ذکر کن مرا در نفس خود تا من نیز در نفس خود ذکر کنم و ذکر کنی مرا در میان
مردمان پس ذکر و فتی که در میان مردمان باشد تا من نیز در میان ملائکه ذکر کنم در میان جماعتی
که ایشان بهتر اند از جماعت آدمیان که جماعت ملائکه اند پس مراد به ملاء اول ملوات
ناکس آدمیان باشد از ملائکه است خانکه در خبری دیگر تصریح او شده که آورده است و در این حدیث
دلالت است بر تفضیل ملائکه بر بنی آدم جملگی و هیچ نیست و اما انبیاء و اصفیاء
ظاهر است که شرف ایشان از جهة دلالت و روایات ملائکه باولی الاوصاف در
افضل بودن ملائکه از انبیاء است و در حضرت نبی خاتم و عترت اطهار بلا خلاف
افضل بودن ملائکه از ملائکه و شرف مملکات پیشه ای عیسی نرم کن از ران فرم کن
و بسیار کن ذکر مرا در خلوت و جایی که کسی آگاه نباشد و بدان خوشنود در خلای
مادر آنکه که بحرکت در آری و بسخن نمای خود را برای خوف ما و رسیدن ما بر
که ملیه بگذرد و بدون شوق و حرکت نمودن لبوی هم در زبان باز نده و این بر
نه انکه مرده دل و بی مزه و بی ذوق باشد و در کتاب روضه و حدیث طولانی مشهور که پیش
عیسی که خدا یتعالی گفت یا عیسی اطبع فی قلبک و اکثر ذکری فی الخلوات و اعلم ان سرور
ان تبصل آنی و کن فی ذلک حیاتا و لذکن ملیا نیز ای عیسی پاکیزه کن زبان را از دنیا
و ترجمه باقی عبارت مذکور شد و این حدیث و دلالت صریح دارند که ذکر نفس نیز ملیا
که آن را در خلوت باید یکبای آورد و باز می پاکیزه کردن دل از ذمائم تعلقات مباحث

اقتضی ان تنقص
جراح الفوه تنقص
بذنه اذا جرح
انتا نقص ذکر
من خوف اوطن
جاس

و ملک باهر کسی کرا ان نیز موجب مزید صفا وقت اوست و نیز کلینی با سنا دخود از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام روایت نموده است که قال لا یکتب الملک الا ما یسمع وقال الله تعالی واذکر ربک فی نفسک تضرعا وخیفة فلا یعلم ثواب ذلک الذکر فی نفس الا الله تعالی من عظمته یعنی نوشته نمی شود مگر ذکری که ملک میشنود و ثواب ذکر خفی را که نمی شنود جز خدای عز و جل کسی نمیداند که چه ثواب است و خدای عز و جل فرموده واذکر ربک الآیه یعنی ذکر کن پروردگار خود را در نفس خود در حالتی که همکسی نشنود و نیز کلام فقیه که زبانی جاری است از روی تضرع و خوف و زاری در سیر ابن فهد حلی صاحب عدة الداعی از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که آنحضرت فرمود یا اباذر اذکر الله ذکرا خاملا قلت ما الخامل قال الخفی یعنی حضرت رسول با اباذر فرمود که ای اباذر ذکر کن خدا را ذکر پوشیده اباذر گفت پوشیده چه چیز دارد حضرت فرمود پوشیده ذکر خفی است و قوله تعالی الا بذکر الله تطمئن القلوب وفی الصحیفة السجادیة علیه السلام و شغلنی فلو بنا بذکرک عن کل ذکر و السنتنا بشکرک عن کل شکر و فیها اللهم اجعل ما یلقی الشیطان فی روعی من التمنی والتظنی والحسد ذکرا لعظمتک و تفکرا فی قدرتک و تدبیرا علی عدوک و فیها و فرغ قلبی لمحبتک و اشغله بذکرک و انعشه بخوفک و بالوجل منک و فی المناجات الخمسة عشر المنسوبة الیه و الهی بذکرک عن خواطرنا و ثبت الحق فی سرائرنا و فیها الهی ما الذ خواطر الالهام بذکرک علی القلوب و فیها الهی فالهمنا ذکرک فی الخلاء و الملاء و اللیل و النهار و الاعلان و الاسرار و فی السراء و الضراء و آنسنا بالذکر الخفی و العمل الزکی و السعی المرضی و در کافی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال الله عز و جل من ذکرنی سرا ذکرته علانیة و در ردعی مولانا

وامام دستیابا

و اما ما رسید با امیر المؤمنین علیه السلام من ذکر الله عز و جل فی السر فقد ذکر کرا ان المنافقین کانوا یذکرون الله علانیة ولا یذکرونه فی السر فقال الله عز و جل یراؤن الناس ولا یذکرون الله الا قلیلا و روی ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان فی غزاة فاشرف علی واد فجعل الناس یهللون و یکبرون و یرفعون اصواتهم فقال ایها الناس اربعوا علی انفسکم انکم لا تدعون اصم ولا غائبا وانما تدعون سمیعا قریبا معکم و فی بعض الاحادیث القدسیة انا عند ظن عبدی فلیظن بی ما شاء علیه السلام بذکری تولیت سیاسته و کنت جلیسه و محادثه و انیسه مجملا سابقه بر این مطلب ایات را ورد الخبر مذکور شد معلوم منصف میشود که تلقین و تعلیم ذکر خفی ذات و شرع ما و شدن تشریع و بدعت نیست با آنکه واضح است که ذکر را بخود لفظ اسم عربی مقید به نیت و مقصود ما لذات بذکر قلب است و امر تلفظ شدن از جهة اکاهی قلب است با آنکه بر مقتضی عادت غفلت ناک در قلب در اول اولا جهة عدم تکرار زبان را دوام بعد از مداومت و اصرار بر ذکر لسانی جهة مذکور در قلب رسوخ مییابد و آنرا بذکر حاصل میشود در رفع احتیاج از ذکر لسانی میشود بمکرر تلاوت قرآن مجید با بعضی ادعیه معظمه که حرکت لسانی در اداء در کار است لیکن مقصود بالذات از ذکر آگاهی قلب است و شعور باطن ذاکر است بمذکور شغل تا فراموشت نکند و غیر حق در حقیقت مثنی ذاکر بدانست چون فراموشت شود مادون او ذاکری که جهة ثبات زبان بی تلقین بعضی از شیوخ بعلم مشایخ را باین جهة فایده از ذکر حق نیست با وجود اینچنین است اینجا که بنا بر نظر براین است اما از جهة عدم وقوف و اطلاع ادا است برای شواهد و بر فرض تسلیم جواب میگوییم که مشایخ مدعی مداومت

که باین وضع ذکر از جناب معصوم علیه السلام تا زمان ما ابدا نرسیده و مجرد ادعای نیست بلکه در ذکر ذکر بلکه همه مسایل که منقول معصوم نشود و تنها غالبش غیر ضعیف باشد و در امور مستحبات مع جایز است علی الاظهر الاقوی و فاضل محقق ابن فهد حلی و مولانا المحقق احمد اردبیلی در دیباجه کتاب عدة الداعی و در آیات الاحکام و در تفسیر آیه شریفه قد اتما انما البشر از کتاب اجماع بر این مطلب نموده اند بلکه اجماع ظاهر است از کلام اکثر علما و شهید ثانی المحقق صاحب مدارک که از علما دیده شده که خدشه در این امر نموده باشد واو هم بعد رجوع نموده است بقول المشهور و اخبار مشهور است در این باب و کافی الصدوق عن محمد بن یعقوب بطرقه الی الائمة علیهم السلام ان من بلغه شیئی من الخیر فعمل به کان له من الثواب ما بلغه وان لم یکن الامر کما نقل الیه و در کافی باسناده الی صفوان عن ابی عبد الله علیه السلام من بلغه شیئی من الخیر فعمل به کان له اجر ذلک وان کان رسول الله صلی الله علیه و آله لم یقله و عن محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله علیه السلام قال من سمع شیئا من الثواب علی شیئ فصنعه کان له اجره وان لم یکن علی ما بلغه و من طرق العامة ما رواه عبد الرحمن الحلوانی مرفوعا الی جابر بن عبد الله الانصاری قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من بلغه عن الله فضیلة فاخذ بها و عمل بما فیها ایمانا بالله و رجاء ثوابه اعطاه الله تعالی ذلک وان لم یکن کذلک و من طرقهم ایضا ما رواه فی کتبهم عن ابی هریرة قال قال رسول الله ما بلغکم عنی من حدیث من حسن طاعة قلته او لم اقله فانا قلته قالوا یا رسول الله وان لم یکن قلته قال نعم لان فیه ثوابا قال و من سمع بفضیلة عن الله عز و جل نیته فی تلک الفضیلة ایمانا و احتسابا اعطاه الله ذلک وان لم یکن ذلک کذلک فصار هذا الخبر مجمعا علیه عند الفریقین فتدبر با آنکه عموم ادله ذکر شامل ذکر خفی نیز هست بلکه ذکر خفی فرد اکمل ادله است از جهة قرب او با خلاص و بعد از شمعه و ریا بالیقین و ذکر خفی نه مراد فی غفلت و نه نفی بلکه خلاف هر دو میشود بالقرض الاعم

دوم فرد اذکار

و اشرف اذکار ذکر لا اله الا الله است چه او بمنزله مرکب از نفی ما عدا و اثبات حق و باین جهة مشایخ عظام در اوایل سلوک تلقین مریدین و طلاب این ذکر را میفرموده اند و روی الصدوق عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما قلت ولا قال القائلون قبلی مثل لا اله الا الله و عن علی علیه السلام قال ما من عبد مسلم یقول لا اله الا الله یمد بها صوته فیفرغ الا تناثرت ذنوبه تحت قدمیه کما یتناثر ورق الشجر تحتها و عنه صلی الله علیه و آله ان لا اله الا الله کلمة عظیمة کریمة علی الله عز و جل من قالها مخلصا استوجب الجنة و من قالها کاذبا عصمت ماله و دمه و کان مصیره الی النار و الیه عنه صلی الله علیه و آله من قال لا اله الا الله فی ساعة من لیل او نهار طلست ما فی صحیفته من السیئات و بدانکه جب رونده کان بمنزله انسان است و علت انسان آنست که چون روح بقالب میرسد جب بسیار دراو بهم میرسد که باعث حق را و حق تعالی هم اورا از نیاید و غایب فراموش کرده که نسوا الله فانسیهم لیس چون جب از انسان بهم رسید و سبب بیماری فی قلوبهم مرض این دو الدوام در مقام معالجه بحکم العلاج بالضد از شفاخانه قرآن این شربت میخواهد که اذکروا الله ذکرا کثیرا لعلکم تفلحون تا باشد بذکر کثیر از جب انسان تکثیر بردن آید سیما بکلمه شریفه لا اله الا الله زیرا که در این کلمه نفی و اثبات است و مرض انسان بمعجون نفی و اثبات ذکر حقیقتا رفع تواند نمود زیرا که انسان مرکب از نفی و اثبات نفی ذکر حق و اثبات ذکر اغیار پس شربت سکنجبین از سر که نفی و شهد اثبات

می‌باید تا واردهٔ صفدر او نسیان را قطع کند و مداومت بر ذکر تا این ملکه باید تا تدریج
مرض غفلت و نسیان از مابین برخیزد و نور آگاهی از پس تنق غفلت روی نماید
و معلوم شود که بنای سلسلهٔ هوا بر این نکته است و برکات و نکبت از بهر آنکه خلاص
از شر کل بعضی خلاصه شر این کلمه است پس خلاص از شرک صورتی خواهد بود این کلمه مؤثر
باشد اما کیفیت ذکر خفی را بعضی گفته‌اند و بعضی از ائمهٔ اطهار علیهم السلام نقل کرده‌اند
از آنجمله بعضی از فضلاء از شیخ بزرگوار کفعمی نقل کرده است که او در حواشی بعضی از صحف
بود لا امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که حضرت فرمود که مرا رسول الثقلین یا
قضیب البنان صلی الله علیه و آله و سلم وصیت فرمود که مرتکب مستحبات الفعلیه و ترک
کلمه نافیه شارع الله اکبر با التعظیم و القوة بحیث یقطع لا اله الا الله آله
فرمق الهمة و بضرب علی الصدر بحیث یصل اثره علی الظهر و هو الحقیقة صوته کما قال الله تعالی واذکر
ربک تضرعا و خیفة و دون الجهر من القول بالغدو و الآصال و یستوفی ما فاتک
در وره دور دقیقه بعد الا که و یقطع تنبه و بیت الله و بضرب الصدر بحیث یصل اثره علی الظهر
و لفظ با الشهادات از دو جانبه بنوع که اراده و نماید که شغول کرده‌اند کرخی باید که
و توجه کند از جمع کنان و بلند بحالتهای خود را پاکیزه و بنشیند و جلوس بر جمع
روی بقبله و دو دست خود را بر ستر از انوی خود که از دو دست راست را از زانوی
وجب را بر جهه که زانو در وی کوچک باشد هر دو چشم خود را بشوی باید بست
با تعظیم ذکر و مذکور و بقوة دل بگیرد که بیرون آید کلمه لا اله الا الله
ابهر را فرو بشکاند

از شر ناف و قوت آن بر دل سلط بود که تا اثر آن نرفته باشد و آهسته نباشد
و کل صورت او بلکه بیاراید ثابت باید صورت نباشد و بعض تصور نباشد
و بشارة با توجه تمام فکر نکند خواهد بود و در صفتی که تفکر نماید سنان را در انجوده
ماده ط که نه اعضای او را و خروز در همه اعضای او خیال کرده سوای خواننده
که بسود و مقصود و رب العالمین است در دل خطور نماید نفی نماید آن را و دیگر
بگوید نفی لا اله و قطع بحث او بکند که و ثابت کند خدای واحد را بگوید الا الله
و فارغ سازد دل خود را از جمیع خلایق فاشده و رواعی تفاوت و مشغول شود
بقوت انقطاع از خلق و برکت ذکر شهادت اوتاد و در ذکر صوت علیه السلام باطوار
مختلفه رسیده بعضی از محققین گفته‌اند که طریق ذکر لا اله الا الله آنست که زبان
بلکه هم بگشاید و نفس را در ناف حبس کند و کلمه لا را از ناف بکشد و بفرق سر
رساند و الله را بر فرق سر بکوبد راست آورد و الا نه را از کتف راست
بر دل صنوبری کوبد و اهل صاحب واقع آشنا بوده و نفس این جمع صورت دل مکوس
بلیوط و در این حالات را در سه نوبت بگذارد یکی بار دیگر باید که کنی بار دیگر
در ریز ناف حبس نماید بقدر آنکه ان را نکند در نفس باید طاق بگذارد و ادای
ذکر را باید بقصور و توجه تام قلب بجناب حقیقة و مخلص و صادق غیر از خلاصت
که بگذارد متوجه حق بوده و ذکر را از روی توجه و آگاهی مشغول شود و باید که عدد
ملحوظ نماند که جهت نشود و بزیاد کردن ذکر را و قوف عددی کرده بگذارد و الف نشود
باید بود و حین نفس طاق کند بگذارد و بر ان مستمر باشد و ملحوظ دارد

و حقیقة بدو دایرهٔ گاو ملقم الحقیقة یکی دایرهٔ نفی که در زبان آید بدین ذکر
و فرو و آوردن آن از طرف راست خاسته باز بناف منتهی شود و در زبان
دایرهٔ که این دو کلمه قوسین باشند و از ادایرهٔ و الهی ان تصور باید کرد
چنانکه هیچ قروی از اقوار و کلمات از آن خارج نباشد تا هم در نفی حقیقة
وجود از ماسوی واقف باشد و دیگری دایرهٔ اثبات که آن بر دو قوسین
الا الله جهان و مستور و فرو و آوردن آن را از طرف حب بر جهات مرتبه
که قوسین آن دایره باشند که در تصور دایره و وجوب آن و در آن انحصار
وجود حقیقی در آن حضرت مطلوب مناسب آنست بنای آن ذکر بجمع الجمع که
دایرهٔ الهی بجز اجاج شاه و دایرهٔ وجوب بجز عدد بنا بعبارت اتباع از عالم اعیان
که او را در حقیقت خود وجودی بیت و لیب ارتباط بوجود حقیقی بوجود
کرده از عالم وجوب و هر وقت که در اندرون دل نظر کرد و حیز را بداند
که دل مدد بوجود دارد و بنفی لا اله آن بوجود را باطل بکند که هیچ چیز خدای
و هیچ چیز مطلوب و هیچ مقصود و محبوب ندارم لیس فی الدار غیره دیار
و بقصد الا الله بحث حق قیام مقام آن نفی کرده و مداومت نموده
باین ترتیب بدیع دل را از جمیع مألوفات و محبوبات فارغ کرده از آنچه از
و در ذکر از مداومت غیر خود و استهزاء از آن باشد که محبوب ذاکر
و در ذکر مضمحل شود و ذکر و ذاکر را مفقود کرداند و باید عجلان و عوالی وجود او فرو
او را از دنیای جهان محبت باقی نماند سبک بار در آورد و آماده سفر آخرت

اما نمودن ذکر جلی آنست که کلینی به سند معتبر از حضرت جعفر صادق علیه السلام روایت نموده
که ما من مجلس یجتمع فیه ابرار و فجار فیقومون علی غیر ذکر الله عز و جل الا کانت
حسرة علیهم یوم القیمة یعنی هیچ مجلسی که جمع شوند در آن مجلس نیکوکاران و بدکاران
پس برخیزند از آن مجلس بی ذکر خدا مگر آنکه آن مجلس حسرت باشد بر ایشان در روز
قیامت و این حدیث با احادیث دیگر دلالت صریح دارد که ذکر در مجلسی که ابرار و فجار
نشسته باشند نیز مستحب است که در ابرار و فجار را لازم است که قائم دارند مجلس را به ذکر الهی
تا موجب حسرت ایشان نگردد و مجلس عاقبت ایشان ... مذکور شرکت است در جمیع
جماعت و تشریح می شود در ذکر آنها را آنکه ذکر حلال و حرام و قرآن و اخبار و آثار
صلحا و احادیث ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین و نیز کلینی و غیره از امام جعفر
صادق علیه السلام روایت نموده اند که قال الله تعالی یا ابن آدم اذکرنی فی ملاک
اذکرک فی ملاء خیر من ملائک یعنی ذکر کن مرا در ملاء خود تا ذکر کنم ترا در ملائی
که بهتر از ملاء تو باشد و این حدیث دلالت دارد که مطلق ذکر را در مجلس مردمان
می توان کرد و ابن فهد حلی قدس سره در کتاب عدة الداعی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
روایت نموده اند که آن حضرت فرمودند که ان الملائکة یمرون علی حلق الذکر
فیقومون علی رؤسهم و یبکون لبکائهم و یؤمنون علی دعائهم فاذا صعدوا
الی السماء یقول الله یا ملائکتی این کنتم و هو اعلم فیقولون یا ربنا انا حضرنا
مجلسا من مجالس الذکر فرأینا قوما یسبحونک و یمجدونک و یقدسونک یخافون
نارک فیقول الله سبحانه یا ملائکتی ازووها عنهم و اشهدکم انی قد غفرت لهم و آمنتهم
مما یخافون

مما یخافون فیقولون ربنا ان فیهم فلانا و انه لم یذکرک فیقول قد غفرت له
بمجالسته لهم فان الذاکرین لا یشقی بهم جلیسهم یعنی ملائکه می گذرند
بر حلقه از حلقه های ذکر که بپا داشته اند آن مجلس را ذاکران پس می ایستند
بر محاذی سرهای ایشان و می گریند برگریهٔ ایشان و می گویند خدایا مستجاب کن
دعای ایشان را پس چون بالا می روند خدا تعالی با ایشان می گوید که ای
فرشتگان من کجا بودید پس فرشتگان گویند ای پروردگار حاضر شدیم ما
در مجلسی از مجلسهائی که ذکر می کردند پس دیدیم جمعی را که تسبیح و تحمید و تقدیس ترا
می کرده اند از ترس عذاب و آتش دوزخ پس خدای عز و جل فرماید که ای فرشتگان
من دور می گردانم آتش را از ایشان و شما را گواه میگیرم که آمرزیدم گناهان
ایشان را و ایمن گردانیدم ایشان را از آنچه می ترسیدند از آن پس ملائکه گویند
خداوندا در میان ایشان فلان ذکر نمی نمود و غافل بود پس خدای تعالی فرماید
که او را نیز بخشیدم به سبب مجالست او مر ذاکران را چرا که ذاکران شقاوت
همنشین خود نمی شوند و ازین حدیث معلوم می شود که هر که در مجلس ذکر حاضر شود
او را نیز خدای تعالی به سبب مجالست اهل ذکر می بخشد و از گناهان او می گذرد و گفته اند
که این حدیث صریح است در آنکه مراد از ذکر، ذکر جلی است و روایت نموده اند
نیز از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند بادروا الی ریاض الجنة قالوا
ما ریاض الجنة فقال حلق الذکر یعنی مبادرت نمائید به گلزارهای بهشت پس اصحاب گفتند
چه چیز است گلزارهای بهشت حضرت فرمودند حلقه ها که منعقد گردد از برای اقامت

اقامت نمودن ذکر و گفته اند این حدیث نیز دلالت دارد که مجلس ذکر در جلی شان
ثواب بسیار دارد و چه جای آن جماعت که ذکر کنند اگر چه احتمال دارد که مراد
مبادرت رفتن به قصد ذکر باشد ضعیف است که سوق حدیث دلالت ندارد که قائلین به جواز
ذکر جلی بسیاران حلقه نشستن و مشغول به ذکر جهر گردیدن عمده تمسک آنها این حدیث است
لیکن در مابین اصحاب معصومین صلوات الله علیهم یا یکی از ائمه اطهار ذکر جلی با این نحو حلقه متعارف
گویا نبوده چرا که نقل ننموده اند که حلقه نشستن و نقل احادیث و موعظه نمودن
متعارف بوده است و در زمان ما که ظاهر است که مراد از حلقه ذکر اولی از این
جهت است که بعضی از علما منکر ذکر جلی شده و می گویند بدعت است هر چند که اصل و سبق مجد
چرا که عمل معصوم یا ائمه اطهار صلوات الله علیهم بدین وضع است یا رشد عادت یا طریق عرف
و عادت عملی که به رشد عادت باشد و خلاف آن از بدعتهای منکر است و منع آن
مبالغه می نمایند که احداث در دین است و آن مردود است و عملی که بنابر عرف و عادت در
خلاف آن را بدعت منکر نمی دانند و در منع آن مبالغه نمی نمایند که بدین تعلق
ندارد وجود و عدم آن مبنی بر عرف و عادت نه بر دین و ملت هر عرف
بعضی بلاد دیگر است و همچنین در یک بلده باعتبار تفاوت ازمنه تفاوت عرف
واقع است مع ذلک گفته اند رعایت سنت عادت نیز شیوهٔ شایع است و تتبع متعارف و کلیتی
تنند خود از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که گفت
نیست در ذکر الهی اگر چه بول کند بدرستیکه ذکر الهی در همه احوال خوب است پس باید که ترک
ملال بهم رسد از ذکر الهی از جهت شرافت ذکر حسنه در این حدیث دلالت دارد بر استحباب
ذکر در حال جنابت و خلاء بودن و در حال طهارت و عدم او در خلوة
و عدم او نیز

و عدم او نیز و از حضرت مولانا باقر علیه السلام روایت کرده اند که حضرت موسی علی نبینا و آله
و علیهم السلام روایت کرده است فرمود مجلس چند واقع میشود که من تورا از آن
عظیم تر میدانم که در آن مجالس یاد کنم خطاب رسید که ای موسی ذکر من در همه حال نیکو است
و به سند صحیح از آن حضرت روایت کرده اند که در توراته که یهود آن را
تغییر نداده اند و در زمان ما هست تمام توراته در آنجا مذکور است که حضرت موسی علی نبینا
و آله و علیهم السلام سؤال نمود از حضرت پروردگار که ای پروردگار من آیا تو نزدیکی از من
و قریب هستی که در وقت دعا و مناجات آهسته بگویم و یا دوری که فریاد کنم پس خدای تعالی
وحی فرمود که یا موسی من که خداوندم همنشین کسی هستم که یاد من کند پس موسی علی نبینا و آله و علیه السلام
سؤال نمود که خداوندا چه کسانی در ستر تو خواهند بود روزی که ستری نباشد مگر ستر تو
یعنی در سایهٔ عرش تو که سایه نباشد در آن وقت غیر آن و قیامت گرفتار باشند حق تعالی
وحی فرمودند که یا موسی کسی که در دار دنیا مرا یاد کنند بسیار از روی خلوص و دوام
پس من ایشان را در دنیا و عقبا به لطف یاد کنم و همچنین از جهت رضای من با یکدیگر صفا
و مودت و دوستی کنند من نیز ایشان را دوست میدارم پس این جا عقد که هر گاه می خواهم
که عذاب به اهل زمین بفرستم به برکت ایشان عقوبت نفرستم و اخبار در فضیلت ذکر علانیه در آیات
لا تحصی و لا تعد بسیار است اما آنکه حضرت موسی گفت آیا تو از من نزدیکی ... الخ ظاهر این است که
غرض سؤال از کیفیت ذکر و دعا بوده وجه سؤال آن است که اگر کیفیت ذکر و دعا را طلبیده باشد
که آیا بلند ذکر بکنم مانند کسی که دور باشد و یا ملاحظه قرب خود بکنم که اگر ملاحظه قرب
الهی در مناجات نمایم که بنحو دوران دعا کنم یا ملاحظه قرب تو بکنم نفس در جهت تو

از اینجا علایق تا بحضرت ... راه نمودند و اخبار دادند و هر کدام را اختیار کنند
از دو بگذرانند و از کدام بیابند آمد کنند از ملکه بهتر و بالاتر نشود و هیچ کدام از آن
و اخبار وارد است قوله تعالی ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران
علی العالمین و آنچه تمام کرده و اولیاء هم کما لا یخفی بلکه اهم اهتمام نظم او سرایده
محبوبیت از ملک اهم فرشته در حیوان گرگ مدیان شود به ازین و رکنه
شود و کم زان چون سلسله موجودات از محرکات و مادیات دل بپایان تمام شد بجای
عروج شد از آن بپایان بجمادان و نباتات و حیوان و انسان رسید و برای انسان مراتب و منازل
مقرر فرمودند تا باعتبار عروج و صعود باصل وجود و ضبط نفوس از ردی و عدوی ایزد وجود
از نقطه مبدأ و الیه المعاد تمام کرده هر یک بجای خود قرار یابد و چون
برهن است که مبدأ جمیع موجودات از مبدعات و مکونات و محررات و مادیات
و مقدرات در کتاب قدیم حضرت واجب الوجود است که ثبت شده از آن بجمام منتسب
و عالم امر چنانکه مأثور است بنام کلمه کن تمام بارگاه و از جمیع موجودات خبر دارد آن دو دیعه
نهاده اند خاصه حضرت مولینا سر دار انبیا علیه السلام فرموده اند و للارض عرف اسمک جرم
جعفر و ملک انطوی العالم الاکبر لیس معروف انسان بهت معروف همه اشیا بلکه در جمیع
معرفت بمثل چنانکه فرموده اند من عرف نفسه فقد عرف ربه و در دیگری فرموده اند
اعرفکم بنفسه اعرفکم بربه و همین فرموده اند من عرف نفسه فقد ملئ غایة الشرف
پس بر تو لازم است که کمال اهتمام در شناسائی خود نماید و باین سلوک شود که بدانی خداوند
دل نقطه بابد و قلب بضع شود بر قانون طریقت ناقد سبحانی صعق رونمائی کرد و

اما آنکه

اما آنکه دل چیست در تربیت و تصفیه او چیست و کمال او از رعایت چه باید منتظر
پس بدان ای عزیز که دل را در تربیت صنوبر که آن را نخل
خوانند و در جانب بهدی چه تشبیه بیابانه و این جمله حیوانات را هست و او
جانی بیابانه رو تا که عقد شجره است و آن مخصوص انسان است و دل صدف
وفا دی و کدورت و صفای دل در سلامتی حواس است و کدورت او در بیماری
حواس زیرا که دل آینه خاصه است چنانکه قلب و چنانکه صدر بین در سلامت حواس او
پیشه تا بیکی عالم شهادت را بداند این خس و دراک نماند همین دل آینه خس بیابد
اگر آنها بسلامت باشد جمیع عالم غیب از ملکوتیات در وی بیابد بدین و ادراک می نماید چنانکه
و کی حسی است که مشاهدات غیبی با وی بیابد و کوشش که استماع کلام اهل غیب و کلام حق
بدو بگذرد و سماعی دارد که بر واقع غیبی بدان شنود و دیدنی دارد که ذوق و محبت
و حلاوت ایمان و طعم عرفان بدان یابد و همچنانکه حس لمس قالب در بهم اعضاست
مانجمله اعضا از طوبات منتفع بگردد و دل عقد بدان نهاد تا بیکی دل بواسطه عقد ایمان
سعادت نفع پذیرد پس اگر این حواس دل بسلامت نیست نا دل او در رنج است
و هر کرا در حواس دل خللیست خروج و درکات دی از برای آنست که بقدر آن
لجم کثیفا من الحس و الاثر لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لا یبصرون بها الهم
آذان لا یسمعون بها و محققان عرفا گفته اند که دل را اطوار مختلف است که بقدر تفاوت
اطوار اگر طور اول دل صدر گویند و آن سه دل کو هر سلام است که افق شرح الله
صدره للاسلام و هر عالم نور نزد ربه و هر وقت که از نور سلام محروم ماند

وهمگی وجود متوجه حضرت شود و از حق جز حق چیز نطلبد و هر طور سجده نظر باو در
کند از دیگری آن سجده نباید و اما در ابتدا دل را حالت تلوین است
و مرض بر دو ستولی است بدین صفات موصوف نگردد و تا بتربیت بحد بلوغ نرسد
خویش نرسد شفا و صحت کلی حاصل ندارد و در تربیت دل بتر شریعت کردن
طریقت باشد تو ان نور و اطمینان روحانی دل را در معالجه دل تدبیرها بیابد
و بندها بر مختلف بعلاج کند و هر کی بنوعی مشغول معالجه باشد بعضی در تهذیب اخلاق
کوشیده اند کرا الیاض با تصفیه میکوشند و اما طریقه شیخ ما بر آن نهج است که
اول دل را تصفیه دل کوشند نه در رشد بد اخلاق زیرا که چون تصفیه دل
دست دهد و صفا حاصل شود و توجه تمام بشرط مشروط حاصل آید و بر بر اخلاق
مداومت نماید اما و فیض حق را بیابد و از فیض حق در یک زمان چندان تهذیب اخلاق
و تزکیه نفس حاصل آید و تقدیر صفات بیشتر شود که بمجاهدات و ریاضات حاصل شدن
و این نیز چون بفیض حق آید حمد الله ثم حمد الله اما طریق تصفیه دل آن باشد
که در نفس دو اصل مستفاد مذکور شده چون سالک بقدر وسع در تصفیه دل قیام
و در ملازمت ذکر و فکر تقصیر نکند و وساوس شیطانی و هواجس نفسانی که باعث
تولید و تکدر دل است از زاید منقطع گردد و دل بعد از خلاص از آفات
با جوان خویش پردازد و ذوق ذکر یابد و چون دل بذکر مشغول گردد و چنان
و کدورات که از تفرق شیطان و نفس بیت بدل رسیده و در او قرار گرفته بگذارد
اغاز محو شدن کرد و چون منصف آینه زنگار دل از قرارت که فرموده اند
ان لکل شئ صقالة و صقالة القلوب ذکر الله پس باید بهمام در کرت ذکر

اغاز آنی کند (دیگر)

از سلوک سوره نور بنیه ائمه اطهار صلوات الله علیهم بشیعه خود که خلاصه سید اولاد آدم صلی الله علیه و آله و اولاده الی آخر الحقبة و الی القیامة و السلام در حدیث حدیث شیعه ره سپر باشد که یا سلمان و یا جندب لا تکفروا النور فانه نور یعرفنی بالنورانیة و انا اعرفنی بالنورانیة و انا اعرفنی بالنورانیة و انا اعرفنی بذلک فهو مؤمن امتحن الله قلبه للایمان و شرح صدره للاسلام و صار عارفا بدینه مستبصرا و فهم فقهم عرفنی ذلک فهو شاک مرتاب یا سلمان و یا جندب ان معرفتی بالنورانیة سوره انا و معرفتی النور هو الدین الخالص و النور هو جناب مقدس النبوی و الولوی و الطاهر و الصلوات آن عالم هم الصین نظر ما حادیث ابتدای خلقت موجودات مادة المواد و صبح شباب و نور انوار ایشان در رتبه نوریت ظاهر و هویدا است چنانچه در رتبه کتابی در روایت نموده اند از ابی خالد کابلی قال سئلت ابا جعفر علیه السلام عن قول الله عز و جل فآمنوا بالله و رسوله و النور الذی انزلنا قال یا ابا خالد النور و الله الائمة من آل محمد صلی الله علیه و آله هم و الله النور الذی انزل و هم و الله النور الذی فی السموات و الارض و الله یا ابا خالد لنور الامام فی قلوب المؤمنین انور من الشمس المضیئة بالنهار و هم یا بنه ینورون قلوب المؤمنین و یحجب الله عز و جل نورهم عمن یشاء فتظلم قلوبهم فیحجب الله نورهم متصور و اضح از توجه بجناب اقدس ابهی عز و جل است که مترشح از ساط ایشان مانند انوار مقدسه بدیع نور امام علیه السلام در قلب سالک طالب مالک و پرتوی ظاهر شود و کم کم قوه گیرد تا سالک مشاهده نور نور امام علیه السلام تواند نمود و بلکه بعضی حجاب خیال نموده اند که اهل سلوک آن صورت را پرستش می نمایند محض اختراع کذب و جهالت بیشتر هم همین تصور صورت مصنوعی مشترخ را پرستش نخواهد نمود ظاهر شدن انوار در قلب اهل سلوک

با آنکه قطع و تجربت روایت ایا خالد است هم هست و نقش عبارت هم تصریح نموده و انبا بلسان بعضی و اکثر فضلا و محققین در رواضع عدیده بیان فرموده اند و اینهمین در عبارات ارجمنه مأثوره از ائمه بیت عصمه هم در آیات جنابکه در مناجات شعبانیه است که از انوار تلألؤ بهاء عظمتک و در مناجات التجین از مناجات خمسه عشر که بنور انوار قدسه ایشان لا بصار رقبته راتقه و سبحات وجهه الطهور بارفیت الفه و اینهمین در مناجات الماریین و در دعای عرفه حضرت سید الشهداء که در ایشان این طایفه و بضع کفی نه کور است و این عبارات شریفه بیشتر دعای انت الذی اشرقت الانوار فی قلوب اولیائک حتی عرفوک و وحدوک و انت الذی ازلت الاغیار عن قلوب احبائک حتی لم یحبوا سواک و در کتاب سفینة البحار از کتاب عدة الداعی نقلا از کتاب مصباح الزائر و غیره از جناب امیر المؤمنین علیه السلام در ضمن دعای کمیل اللهم اغفر لی الذنوب التی تهتک العصم اللهم اغفر لی الذنوب التی تغیر النعم اللهم اغفر لی الذنوب التی تحبس الدعاء اللهم اغفر لی الذنوب التی تنزل البلاء اللهم اغفر لی الذنوب التی تدیل الاعداء اللهم اغفر لی الذنوب التی تحجب الدعاء اللهم اغفر لی الذنوب التی تنزل النقم اللهم اغفر لی الذنوب التی تقطع الرجاء اللهم اغفر لی الذنوب التی تظلم الهواء اللهم اغفر لی الذنوب التی تکدر الماء اللهم اغفر لی الذنوب التی تحبس المطر اللهم اغفر لی الذنوب التی تورث الندم اللهم اغفر لی الذنوب التی تهتک الاستار اللهم اغفر لی الذنوب التی تعجل الفناء اللهم اغفر لی الذنوب التی تحبس الرزق اللهم اغفر لی الذنوب التی تورث الحسرة اللهم اغفر لی الذنوب التی تزیل النعم اللهم اغفر لی الذنوب التی تسیء الخلق اللهم اغفر لی الذنوب التی تمنع القسم اللهم اغفر لی الذنوب التی تمنع الغیث اللهم اغفر لی الذنوب التی تعکس الدعاء اللهم اغفر لی الذنوب التی تقطع الرجاء اللهم اغفر لی الذنوب التی تظلم الهواء اللهم اغفر لی الذنوب التی تکدر الماء اللهم اغفر لی الذنوب التی تحبس المطر اللهم اغفر لی الذنوب التی تورث الندم اللهم اغفر لی الذنوب التی تهتک الاستار اللهم اغفر لی الذنوب التی تعجل الفناء اللهم اغفر لی الذنوب التی تحبس الرزق اللهم اغفر لی الذنوب التی تورث الحسرة اللهم اغفر لی الذنوب التی تزیل النعم اللهم اغفر لی الذنوب التی تسیء الخلق اللهم اغفر لی الذنوب التی تمنع القسم اللهم اغفر لی الذنوب التی تمنع الغیث اللهم اغفر لی الذنوب التی تعکس الدعاء

و انه کالک بدیا و فوت بعوت و تابید بدیع نفس و روح سالک قوة بگیرد و بتمام رتبه بتمام بس بعد از وصول بدار اقامه کمال اطمینان از رتبه سالک ظاهر شود و قول مبارک حضرت صادق علیه السلام از ظهور اینه و بقا استقرار هر و مستقر شده بعوت یعنی ثابت بشود در رجعا بیان و استقامت او بب استقبال کردن قلب مذنب خود را در طاعت حضرت و راضی کردانیدن او جناب اقدس الهی جل جلاله بنسبت این استقبال و ترکیه نفس منوره بنور ایمان و مشرف شدن بظهور نور انوار ائمه طاهرین در وجود خود و انس در ابطه با هم سلسله بنای عالم هر یک و مدت و فلک نسبت بحوا و آدم بیان و معتقدان که رابطه با عالم وجود و بکتابت صلوات الله علیهم اجمعین ایضا ضعیف خیر موعود می باید که کلام سرور اولیا و سید اولیا و مقدای انبیا علیهم الصلوة و السلام که فرمودند یا سلمان و یا جندب لو لا کفر المؤمن ایمانه لا خره خانه نقد شده ارکان وجود قاصرین را می نگرند که متدین نباشد چرا که از نصرت مفهوم الکلام قائم مرتد نا برسید بمقام هم سید و مستفاد از این کلام اعمار نظام بارک و فرمایشات ولایت انتظام آنست که مؤمن متحن کسی است که او امام زمان خود را بشناخته باشد و این موقف اشرف عظیم است که موقف آله با وحدیث عنوان کرده و بحمد الله او را بر موقف آله عمد عنوان کرده و بحمد الله هر چه را که نفر موده است که موقف نسلم موقف آله با متحن موقف آله با امثال آن بلکه فرموده اند که موقف اعلی موقف آله و موقف آله هر عین موقف و معلوم است که مراد از نور نور شمس مانند نور شمس و کواکب نار نیست بلکه مراد نور عشا مجرد از ماده جسمانیه است

و هر کدام مرد نور شمس باشد و هر کدام مرد نور انبیا مراد فیاض است او نور است مراد فیاض جنابت چنانچه حضرت سرور سید و عالم انبیا صلی الله علیه و آله بهتر از حقیقت خود و بهره نور و روح بارک بدو عبارت فرموده اند که اولی ما مضی آدم نوری و اولی ما مضی آدم روحی پس مراد از مقام نورانیت امام علیه السلام مقام روح مجردی نیست که مقام اولی سدنات است و در آن مقام اسمی نیست چنانچه فرموده اند انا و علی من نور واحد و جناب ولایت مآب علیه السلام در همین خطبه شریفه فرموده اند که کنت واحدا و حدتا و حیدا و کنن شیئ حدا عندا و مانا و بانه الرتبی و عدته محقق مکاشف محمد بن ابی الجمهور الاحسائی که در علم کلام مصنف فرموده که سالک الافهام نام نهاده و در کتابیان نموده که دفعه ثالثه که بعراق عجم از خدمت بارک عبادات عالیات در سنه هشتصد و نود و چهار مشغول شدم بجمع آوری کتب جامعات که از طلاب از خدمت خواهد علیه که در او دیدند و راثانی ساحته الکلمات غریبه که عجیه از آنها ظاهر بلیغه طلاب بعد و خواهش نمودند که بفهد تحریر در آید تا از تصرف محفوظ باشد و در اقتم با عدد بود و بعد از مرور زمانی زیاده آنها دیگر اضافه شده که آنها مجتمع با عدد شد قال علامه بمن اول و تقوله علامه رحمه الله تعالی و اقول علامه نانی در رسم هر یک کتاب را قرار داده اند یکی مراة الجنی طلاب با بصیرة و نقطه از آن کتب بهره و فیض تمام می برند و در او اوراق کتب فرموده اند که وصیت میکنم شما را در باره شیخ الکبیر باشر در باره آنها بگر و شما و حمد و حمد نمایید کلمات در سورات بیانات ایشان را بر محمد صحیح اکرم و در شما از ظاهر عبارات آنها بر بودند ایشان از اهل عبد و تقید و اجتهاد و سلامه منشر

دوم آنکه عبادت است از روی نشاط بنده بجهت لذتی او و این نیز چند قسم دارد یکی آنکه بنده را
ارتباطی از مطالب دنیوی یا اخروی باشد از این جهة عبادت کند و اینهم از آن قسم است که گذشت
که عبادت مزدوران یا غلامان و کنیزان باشد که یا بجهة خوف و طمع باشد دیگر آنکه چون
لذتی بالاتر از این نیز باشد که بنده انس و علاقه بخداوند داشته باشد تعالی شانه و عظم برهانه
و لذت آن عزت و از جهة دوستی حق سبحانه و تعالی که اصل محبت الهی است و محبت الهی
و این نیز لذتش باضعاف مضاعف از آن بالاتر است اما اگر عبادت از جهة حصول
محبت یا معرفت باشد از آنجهة که حق سبحانه و تعالی دوست میدارد این را و اظهار اعبادت
صلوات الله علیه باشد و مرتبه دیگر است که عظمت الهی و لله ... و میداند که چنین خداوندی بندگی کردن
سزاوار است چنانکه در کلمات حضرت امیرالمؤمنین و دعاهای آن حضرت صلوات الله علیه
بسیار واقع شده و که ما عبادت نکنیم چون از ترس آوار عبادت لکن عبادت حقا لله
والله که مرتبه ایست که هرکس نتواند چنین عبادت کردن بلکه با عاشق ... عارف نور
بنحوی که سابقا گذشت که معرفت به عظمت ... مرتبه افلاطون ...
ترجمه این حدیث آنست که هرکس خدارا شناخت و عظمت الهی در دل او جلوه کرد شد
منع کند زبان خود را از مالایعنی ... همیشه خداوند با عظمت حاضر و ناظر است در حضور چنین
خداوندی که روا که با وجود او ... کند و یا زبان جاری شود و همچنین شکم خود را باز بدارد از
از حرام و ... همیشه خود را در تعب دارد بروزه روز و عبادت شب بلکه ... در آن
مرتبه بلکه نهایت لذت دارد نه از جهة لذت نفس بلکه بلکه محبت الهی بنا لذات روح

و جمانی

و جمانی را با کلیه محو نموده و سوخته و فانی فی الله شده و چون بلندی ...
این نیت کردن بلکه این نیت اختیاری نیست مطلقه و معتقدات ...
زیرا که نیت داعی بر فعل است و هر داعی که در روی کار است ...
پس اگر خوف عذاب و عقاب برا و غالب باشد نیز تواند نیت ثواب کردن ...
پس اگر قبول طبع خلایق منظور او باشد هر چه بکند نتواند که نیت را خالص لوجه الله کند ...
آوردن و نظر کند را ... اما نیت نخواهد بود بلکه نیت خالص آن محض قربت ...
و رضای حق تعالی باشد و پس نیت صحیح خالص ... پس جهدی باید او را ترک ...
نفس و مالوفات و مستلذات طبعی باید ... اوقات خود را از عبادات مشغول
سازد و یا مراقبه که همیشه خود را منظور خداوند تعالی داند و خداوند تعالی حاضر و ناظر
و بعضی از ارباب قلوب تلقین مریدان میکرده اند که ... و ناظری در بلندی
بسیار مشکل که نیت صحیح نباشد و خداوند تعالی ... نکند بلکه ...
ذکر و فکر ... خواهد ... هزار ...
خواهد کرد پس ... نفس ... نه در صورت و نه در مکان
و نه کیفیت ... از مخلوقات ... خداوند تعالی ...
پس هرگونه خداوند تعالی را بوهم و عقل و ادراک تصور توان نمود اندکه ... دلیل ...
بذاته باشد و ... الکلام ... پس ... همیشه بذکر الهی تعالی مشغول شده اگر ...
چیزی از در نفس ... که سبب نداشته ... معتقد بودن و تفکر ...

و هر مردم عاشق دنیا باشند و دنیا ... ندارد و چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده
که زین للناس حب الشهوات الآیه ... از جهة ...
آدمیان دوستی ... زنان و فرزندان و مذکور و قنطارهای زر
طلا و نقره و ... و خلق بسیاری است ... و اهم ...
که زر بسیار دوست میدارد و دیگر ... دنیاهای ...
از زنهای زنده ... دنیا ... عاشق زر بسیار ...
و عاشق صورت ... و عاشق آنند که در ... که هرگز ... جز
جز از ... عاشق حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ... عاشق صورت
آنحضرت ... دارند و بعضی باعتبار کمالات آنحضرت و بعضی که
افعال و کمالات و صفات آن حضرت و بعضی از جهة آنکه حضرت ...
خواهد فرمود و بعضی ... در وقت مردن حشر و نشر ...
از ... به بهشت ... و آنچه حق سبحانه و تعالی فرموده ...
... وجوه بسیار گفته اند ...
که چون ... ریاضات و مجاهدات نفس خود را که بمنزله آینه ...
و زنگهای تعلقات بر آن آینه نشسته آن را سیاه کرده بود ...
و ریاضات باداب و قوانین آن زنگها را زود و آینه روشن می شود
و سبب ذکر بسیار ... انوار الهی ... منعکس میشود در آن
آینه انوار الهی و بسبب آن ... دیده ...
حق تعالی را که در قرآن و احادیث ... مذکور است ...

و هر چه تصور کند مخلوق ... خدا ...
... خواهد بود خدارا ... تصور ... خود ...
و از آن خواهد ...
پس ... باید ...
... و تحقیق ...
چنانکه ... چنین ...
صمت و جوع و سهر و عزلت و ذکر ...
مداومت ... قانون شرع ...
... که ... عشق ...
هر آینه ... هدایت خواهم کرد ...
... سهولت ...
هدایت کند بلکه ...
...
و ... که چون محبوب الهی ...
عاشق کند و ... که عشق الهی محالست زیرا که عشق ...
صورت نیست پس ... عشق ... زیرا که ...
که فرموده اند ...
که باشد ... حق ...

هر چند حکما از جهة قوی وحواس باطنه تعبیر ساخته اند که حس مشترک در مقدم دماغ دارد
و بعد از آن متخیله و امثال اینها اما خیالی است برهانی عامی ندارد و بنابراین است
که بیکبار راه اینها را نبسته تعوذ تعالی و او بتعلم انه لا اله الا الله بلکه حواس باطنه را تصور
نمود آن نمود که در قوة باجره صد هزار ان حزب را بندند زبرک نشود نه کوچک و قوة
تعقل و تمیز که بنابر حکمة از وجدان شوده کیفیتی است که معقول در او جریان است و ربط
دل مان زبان از کی است که معانی مجرده و حقایق حقیقی را بر دارشته بدست آن زبان
داده تا بکار برد و در کلمات و جواهرات منثور نظام بهتر از دلس باید دانست تعقل عقلی
حضرت آفرین خداوندی را تعالی شانه باید بقدر ناظر و محیط و احصر حقیقة باری آنکه کار
آنکه و صفاتی میشه از قدیم محدثات و ماده ثابت و ان آن و السنه و فلک و ارض و
و کل موجود ات نه حین حیات ثابت و نه روحانیات حین هر چند رغیر ثابت اقوی آنست
و باین هر شریه که تعقل دارد نهایت قرب به بندگان دارد و اخرین حضرت الوهیت
و مدبر و مربیت انواع کرمان را بین بخوذ کر کردن و خداوند خود را خواندن
و در هر ذکری یاد کردن دل را متوجه ساختن و ذکر را از دل کردن باز که زمانی
ذوقات عظیمه چند خواهد داکه این فقیر تجربه کرده ام ضمن ابواب در وده روز شده
و در حین اربعین تمام خیر باظاهر شده که وصف نمیتوان کرد و لیکن شیاطین حین دانی
مانعهای عظیمه می کنند حین هر چند راه نزدیکتر است مانعة اینی عظیم است
و البته شیاطین در مباشات مقارفه هرگز مانعه نمیکنند بلکه معاونت می نمایند
و هر که متوجه این راه شد هزار و هزار بگیرند که ای خوب بیت و تصدیق علم

واجب است و اوقات ضایع نشود چنانکه اگر خواهد نصف خالص از فضله خود را
از حافظه دارند و اگر خواهد خبیر در باطن حرف کند هزار وجه در تکلیف کوشند
و مجاهده بهین سزا دارد که باید با نفس در جهاد شد که بر تقوی طبع و سوار آید
در شیاطین دشوار تر که طریق مخالفت آنها را بنای در راه حق تعالی اهم مانع این راه
بندگان که هر چند اینها معارضه نمایند لوذ و تضرع بجناب قدس الهی تعالی پناه برد و تنها اهم
کلمه مبارکه لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم از خود دور کرد و تا آنکه ترشه تمت بسم
و بقام قرار گرفت و آن وقت دیگر معارضه کم نشود در اوقات صلوات بیاید کثیر نماید
که هر جا حضرت ختم شد دست بدعا گشود و بخواهش خود مشغول شود و دعوات را فهمیده بخواند دوستی باخدا
داشته باشد و نفس غفلت از این مجاهدات آسان که نمازهای فی با حضور قلب شد و لحظه
کوشش باین نظر را بهای دیگر بر ندارد تا آن که حضور استوقه بیدا و ندکه دماغ چنان بیمار
و متوجه بجناب اقدس حضرتانه تعالی گردد بخواران ارشاد ان نخفه و نفقت نماز بگذارد
شوند تا که سنه الوهیت حضرت آفریدگار سفینه ارجمانیدن و قوة غیر العقوة
عقل کل نسبت بحضرت باز نشود نماز اسلام بهره دارد و نه از ایمان و نماز معقول دارد
و نه سایر عبادات را تواند تصور نه کند که کتب حکمت خواندن نافات ندارد و نباید
بلکه از جمله طریقه است که خدمت جمع این راه است و همین کتب کلمه تبه بهارهای
و جاذبات الهیه بالغات عظیمه در تهران از هم دارد شده و احداز دلدادگان
نمرکه بلکه اغلب آنست که این فقیر کتهای با وطن فرود و در این بلوغ را که یکنفره تبه و نفس نابسر

و زبان و ایمان و ایقان در بیاض بلیغ و بیقان شریعت نضرت و بضعف قرآنیه
و اخبار و احادیث پس اگر معارضات نفوس شیطانی بکثرت دعوات بصورت
کم نشود و استعانات جدید بتضرعات و توجهات نفسانی که در این راه بسیار دعا
آنان که خفی بیشتر همان نهر که هر چند اینها معارضه کنند نمرتبه بجناب اقدس صمدانیه
و تضرع و زاری کند تا هشتمانه تنها عنایت فرماید و این ضعیف نگذرد که نصف جمع شده ام
که ثلوث از جهین این فی ظاهر بوده و تعداد و تعهدات از این خیلی بیشتر
این فی از احوال سبب نشده و آن جماعت العلوم مفقود ند سبب ظاهر بی این
بزرگان و این جماعت سبب بعد و تعوات و در حضرت اند اما موجب این نیاز تب قبای
لا بوفهم غیر مستعد ند ناظر و نظر در هر جا و بی شعور ند تا کی از این فی نمود کما حقه
تواند این فی شناخت و او را کی حضرت ذات این فی را تعرف تواند نمود الا با مستعد بود
و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین ضعیف بنده عرض میدارد که چون بالسنه و افواه
اکثر ناس اشتهار یافته بود که جناب علامه محدث مولانا محمد باقر مجلسی قدس سره نگذر و جامع الاخبار شیعه
بلکه سایر ناس با این فی و مخترب ناس ذکر و قواعد سلوک در بیاض است و او را و او کار را زیاده
با آنکه کتب و سایر جامع این فی شهیر بحقیقت شریعه بیضاء و از حقیقین اهل کرسوکی مجهد
نموده اند و ضعیف سکین بعضی از بیانات و عبارات این فی را بعبارته عرض نماید تا آنکه
معلوم گردد برادر انصاف که آن مرحوم نگذر و خارج از اهل سلوک ذوق نشأ بطلق اطوار و حوالی
اطوار نبوده اند بلکه صاحب طریقت و بهرا ماری نفسانی که حضرات اولیاء الله گویند
و کسی در آن باب چندانی با این فی ندارد و خداوند تعالی اعظم ضال این فی فرمود و بوجهی که
افزون اخوی اداته

وطبیعت هوا دارد و لاجرم کابی هوا افتاده که محیط بر طبقه بلغم است و آن طبقه که بالای خون است صفرا که سیده و صفرا گرم و خشک است و طبیعت آتش دارد و لاجرم کابی که کره ناری افتاده و محیط بر خون است و طبقه فوق و ظاهر است پس آن جوهر منتشر که نام او لطفه بود چهار عنصر و چهار طبیعت شد و لطفه ظاهر دارد و باطن از لطفه ظاهر فرزند و از باطن او باطن او پدید آید پدید آید و چون اعضا و جوارح و حواس پدید آمده آنگاه غذا خواره شود فرزند و از راه ناف خون که در رحم مادر جمع شده بود در کشد چون آن خون در سده فرزند و افتد شود و بار دیگر هضم و نضج باید جگر آن کیموس را از راه شریان و آن راه متعارف در کشد یکبار دیگر آنرا هضم و نضج باید و آنگه زیده و خلاصه آن کیموس بجگر رود و در جگر رود و روح نباتی شود و آنچه باقی ماند بتفاوت مراتب هم بعضی سودا و بعضی بلغم و بعضی خون و بعضی صفرا آنچه صفرا بود زهره در کشد و آنچه سودا بود سپرز در کشد و آنچه خون بود روح حیوانی آن را از راه ناف در کشد و جمله اعضا و جوارح تا غذای جمله اعضا شد و قائم غذا در رحم مادر همان روح نباتیست که در جگر است و جگر در اینوقت نباتی و چون غذا جمله اعضا رسید و نشو و نما ظاهر شد و نشو نما تمام کرد روح نباتی تمام کند و قوت کرفت و سده و جگر قوی گشت آنگاه آنچه زیده و خلاصه او بود دل آن از ان روح نباتی اخذ کرد و هضم و نضج در دل یافت هر حیوانی شده و زنده و خلاصه او در دل روح حیوانی شد و آنچه باقی ماند روح حیوانی آن را از راه شریانی جمله اعضا و جوارح فرستاد تا حیوانی شد و موضع روح حیوانی در بطن چپ است و چون بکمال رسید و زنده و خلاصه او را دماغ اخذ کرد و در آنجا بنضج و هضم باید زنده او روح نفسانی شود و آنچه از روح نفسانی باقی ماند از راه اعصاب

اعصاب بجمله اعضا فرستاد و ناطق و حرکت ارادی در جمله اعضا پدید آمد و قائم این حس و حرکت روح نفسانی است و مرتبه عناصر و طبایع و نبات و حیوانی در چهار مادر روح نفسانی است و مرتبه عناصر و طبایع و نبات و حیوانی در چهار مادر تمام شد هر یکی در جای خود تا اینجا که گفته شد آدمی با دیگر حیوانات شریک است و از آدمی را روح اشرف از ایشان باشد که قدرت کامله و حکمت بالغه خود از خاک پدید آورد و در آن خاک روح نباتی و حیوانی و نفسانی بودیعت نهاد تا خاصیت خاک بشر که خوف آفریده و این خون را در آن جوی رگ روان و فرموده تا خاصیت خاک بشر که خوف آفریده و این خون را در آن جوی رگ روان و فرموده تا هر ساعت بدل آید و در آن منزل نماند آنگاه فلک الافلاک با فاضهٔ عنایات لذیذ الی هفتم بدل آید و در آن منزل نماند آنگاه فلک الافلاک با فاضهٔ عنایات لذیذ الی هفتم بعضی خواص شود تا بقدیر آن مولود شود و از سایهٔ دل کز بزرگ بیاید تا هر مولود بعضی خواص شود تا بقدیر آن مولود شود و از سایهٔ دل کز بزرگ بیاید تا هر مولود باکشیده و چون برابطهٔ حرارتی که در دل است خون جنبش کند و از راه کذر دل در رگها و در دماغ نیز رگی رقیق آفریده شده چون آن خون با شهوار روح حیوانی بدماغ رسد و در دماغ است مقصد بدماغ است مقر و مناخ کرود و آن روح حیوانی بر مرکب خون سوار شده بدماغ رسد و در دماغ نیز رگی رقیق آفریده شده چون آن خون با شهوار روح حیوانی بدماغ رسد و در دماغ است مقصد بدماغ است مقر و مناخ کرود و آن روح حیوانی بر مرکب خون سوار شده بدماغ رسد و مجمع رگها را سقائی نماید و در هر رگی بقدر حوصلهٔ خود جوئی از آن خون روان شود و قبض بدست آید و بعضی بجاه روح در هر رگها ساری شود پس کودک مادر حضن بجنبد و درست و بایستد پس کرد و داری بتقدیر چنین سلوم بلغه کوارغ عنه بنیه الی و الله سبحانه و تعالی ظهور کرد در روح نباتی باد تلقی کرفت و تا اوستن نکرفت روح حیوانی ظاهر و آشکار نشد و چون روح حیوانی که در حقیقت معشوق و مقدم روح انسانیست کامل شد و اندر لطیفهٔ زمانی بکمال رسید و نفس کلما که با مصطلح بعضی عبارت از عشق میکنند بتمامی بدو باز فاخت بدرجه که سر از قبول جمله کائنات بدو باز آورد و آن روح حیوانی تقلی ستارد و از عالم فنا قدم در عالم بقا نهاد و در اسفل

و اگر خواهی که این اسرار بر تو واضح و مکشف شود از زمانی بقدر حوصلهٔ خود فارغ کردی و حال آن عالم بر آن از محیطه کائنات عالی کن تا نفس بدان که در آفاق چون فیض کواکب ستبعه و کواکب ثابته ظاهر رسید مولود ادنی که آن را جماد کویند پدید آید و چون معاون جماد و مرتبهٔ علیا که آن را یاقوت سرخ میخوانند و چون فیض فلک هشتم در خشیدن کرفت جماد قدم در دایرهٔ نبات نهاد و چون عالم نبات بدرجهٔ علیا که آن کز و صدف بود رسید فیض فلک هشتم که آن کرمیت خاصه شد در عالم حیوانی ظاهر شد و بظهور آمد و چون ظهور تمام بکمال رسید و حیوانی ظاهر و بکمال آن تمام شد فیض فلک نهم که مرتبهٔ نبات ظهور کرد و آنچون نفس ناطقه نام یافت که بواسطهٔ آن از سایر حیوانات ممتاز شده بجمال مرتبت و این نفس بر مثال آینه است که چون از زنکار نفرت خلاص شود عقل کلی را چنانکه وجود آن عقل را بصفای خود باز کذارند شاید آن شود که نور کما که از دل صافی بر ذری ستاره بتابد و نکوتر و دوراخلق کرامتی بخشد و در راه علم قدم زند تا مرتبهٔ علما برتابد رسد روح اعظم که روح اضافی نیز کویند بر او چنانکه در راندن و باطن و ظاهر و در حقیقت او جلوه فرماید و اضافات بخشد تا سرایهای وجود او را رونق سازد و حیوانی که در حقیقت روح اضافی نیز آید و بکار بمرتبه محیط عالم شاید و چون کسب آینهٔ دل را صفا بخشد و نفیضه در کیرد چنانچه دیدهٔ دل را بمرتبت کشاده و دارد در زنکار طبیعت کرفتار نماند دل آنوقت کره و لی باشد و از انوار نورانیت روح اضافی منور کردد و در زندهٔ و ناشود در کی اکر صد هزار کس در هر آنی بمرتبهٔ آنی رسند و بعد از قبول فیض از روح اضافی نامند حیوانی بخشد صد چندان را در روح یکی باشد و کمال خوشبختی کز تیره و تیره یا از زبان آن روح اضافی باشد

وحدت شانه دل کر صد هزار در آنی بمرتبهٔ همین روح اضافی کامل شد و زنده و در رجعت و اضافی ندارد و مثل او مثل آفتاب جهانتاب است که عالم را روشنی دارد و در تربیت ذرات عالم را علیه بهره که در هر آنی صد هزار خانه و بقاع و ضیعه در روزنه در او قرار بدهند همه را روشن نماید و منع کلیه کند کر دو کر صد هزار خانه خراب شد از آفتاب هیچ کم نشود در ولایت نکردد و آفتاب کمال خود باشد پس سالک کو بمقام رسید و قدم در دایرهٔ ولایت نهاد و بالاتر از مرتبهٔ ولایت مرتبهٔ نبوت است و بالاتر از مرتبت رسالت و بالاتر از مرتبهٔ اولوالعزمی است و بالاتر از مرتبهٔ خاتمیت که مخصوص است آخر مرتبه او جود بارکی حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم که سید اولین و آخرین و شرف او و آخرین را آخری است و بالاتر از و مرتبه نظم غزلی می نوشت خاقانی قلم از بنان بریخت و شکر بکشت لطیفه کفتند این چه غزل است که بریختی و بکشتی کفت در بیتی از غزل خود نوشته بودم که در مقام لبش تا راز دوق شناخت روح تمام روح تو رسید بدانکه حضرت عزت عز اسمه و جل شانه و عظم برهانه از ابتدای تکوین نبی آدم چنین چهار بیت نکفته بود که در نقد نطق الا آن نبی مرسلا که مشرف بین بعثت آفرید م آدمی را از خاک نمناک کفت و خاتمی کنم آن کلمه را در رجعت علویات و سفلیات طرز آنچه کفته بودم بمرتبه بعد مرتبه تمام کنم و غذاهای لطیف بکف آنقام و طور و مرتبه باش تمام باد و بیاشنده جایکه آنچه مبارکه انا صنا الماء صبا ثم شققنا الارض شقا فانبتنا فیها حبا و عنبا و قضبا و زیتونا و حدائق غلبا و فاکهة و ابا متاعا لکم و لانعامکم بدان اشارت میکند و چنانکه کوکب را و لیاء کذند بدین سیاق بخیر و برش یافته در چنین صورت باد و سیار در قوای

تکمیل نسخه

صفت خلاص اجزاء خشت خرد زاج را در بطریق قویه ریخته مشغول نموده صاف نمایند تا تشنه
منعقد گردد بعد از انجماد دکل شورکه آتش سیار دیده باشد و از جزء دکل سه شش جزء چهار جزء
نمک طعام چهار جزء هم را نرم سفیده بیات خمیر کنند کوره را تا نصف از ان ریخته ذهب
مغشوش را ایره ریزه کرده در آن کل فرد برند قدری از ان کل بر آورده بر سر مذبر و بش
کوره را بکل حکمت مستحکم نموده جمع کوره را بکل گرفته بعد از خشک شدن در کوره گذارند
آنگاه عمل تا صاف پردن آید عمل را مکرر کنند تا که ترش و رنگی سفیدی ناخوشی
مرتفع گردد

کتابخانه مجلس شورای ملی

قرص دیگر ده جزو روح را بآب سرشته شده عمل علیظ کرده پس هشت جزو عصاره را با ۵ جزو
برادهٔ قمر سلیمه کرده اضافه نموده با سرکه بسیار نرم نموده تا پدید گردد و باشش جزو عصاب جمل
نموده در ظرف آهنی کرده در ظرف مس طبخی پوشیده شده وصل در غایت مبالغه نموده در آتش زغال
گوسفند یا گاو تمام طرف را پنهان کنند و باید آتش بسیار تیز تصعید نباشد بلکه بقدر امتزاج کافیست
منعقد شده زیر یکی برنده از زهره منقی رقص چون بار دیگر با آب سیر و سرکه تصفیه نشو به کنند تکرار عمل بعمل
ثابت گردد که مطروح او رو بهبودی گذارد اگر از عهده ثابت و تکرار مدبر برادهٔ مکلس ترتیب دهند یکی
هر سی جزو طرخشقوف و حمل دیگر قرار هر سی زریخ صعد حرری زرنیخ سه هر سی ماسرب نالص
محلول موسار بسیع کنند و محلیل و تعقید تمام شخ هر کرم او کر طبل نحاسرا محو گردانند و اگر
هر یک را بهمان جداگانه تحلیل کنند و با هم بیامیزند و سه هفته در همان رمل نهند تمام نخل شخ پس تعقید
کنند هر کرم او در رطل نحاسرا گاشفیجه و اگر لبن مذکوره چون معقود شده باشند سحق کنند و بمثقال
وزن او سوق محلول ده نوبت سحق کنند پس تحلیل و تصعید کنند هر کرم از او هزار درم نحاسرا
گاشفیجه اگر بدل زریخ گیرند تا تصعید مترقی مرتفی تا به پنج مرتبه شود که نسبت مرکس محلول نحاسرا
هر کرم هزار درم سوق صعد درم از نحاسرا و غیره بو محو گردانند و سوم سواد نحاسی
مستاری برده برادهٔ زنده بر سر دانه طبق طبق گذارند چون مس گداخته شد نحاسرا روبره آهن زار مثقال
ساوی را نحاسرا افکنند و بر هر ده مثقال نحاسی یکمن الیز داروی اندازند تا پاکشود

ثبت کرد ادمین
۱۳۴۹/۱۱/۱۰
۱۳۱۰
مرود مرود مرعون بلعون
مثقال ادویه
ابلیس محرت

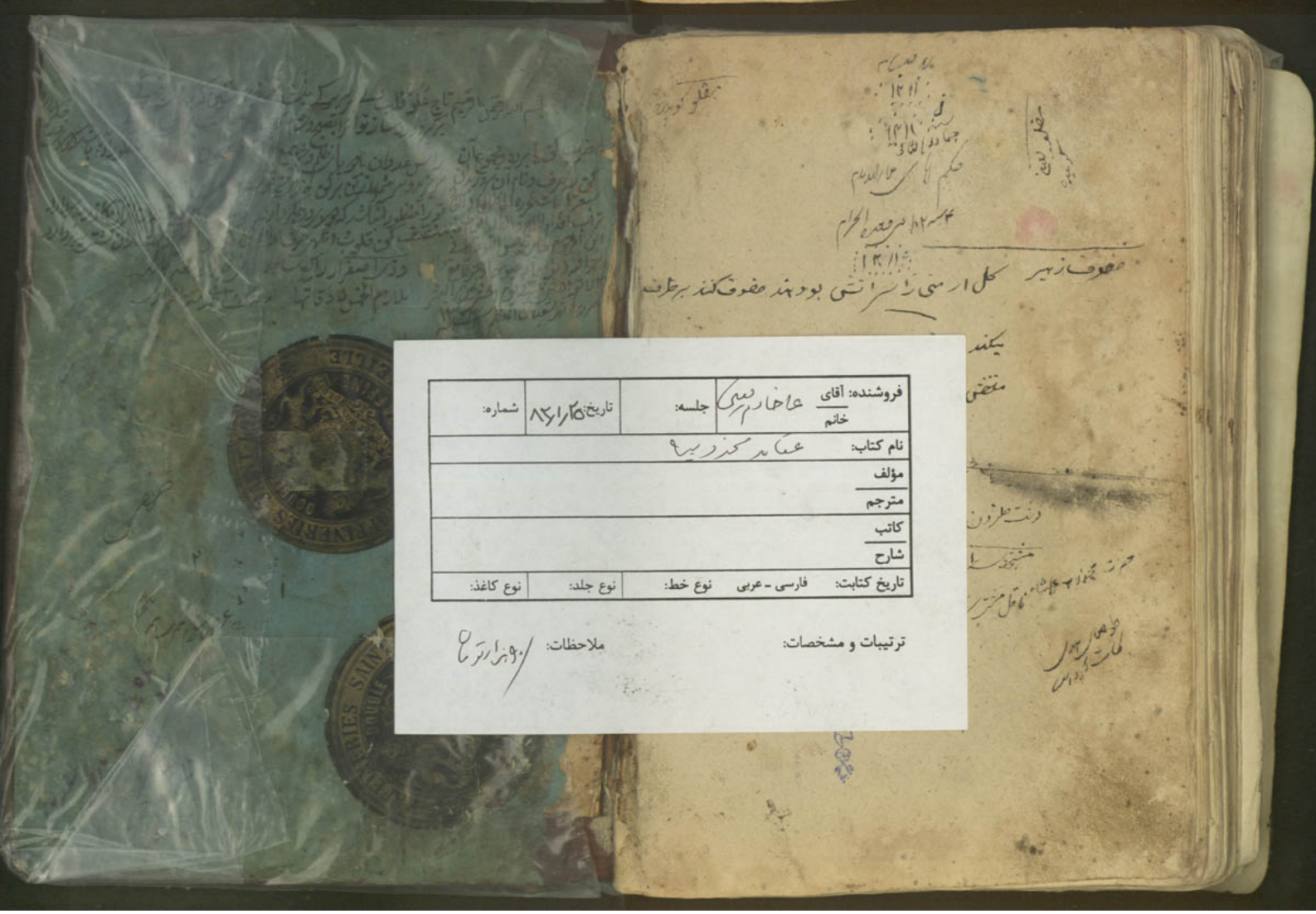

فروشنده: آقای / خانم	عاطفه رسمی	جلسه:	تاریخ: ۸۶/۱/۲۵	شماره:
نام کتاب:	عقاید سخنوران			
مؤلف				
مترجم				
کاتب				
شارح				
تاریخ کتابت:	فارسی - عربی	نوع خط:	نوع جلد:	نوع کاغذ:

ترتیبات و مشخصات:
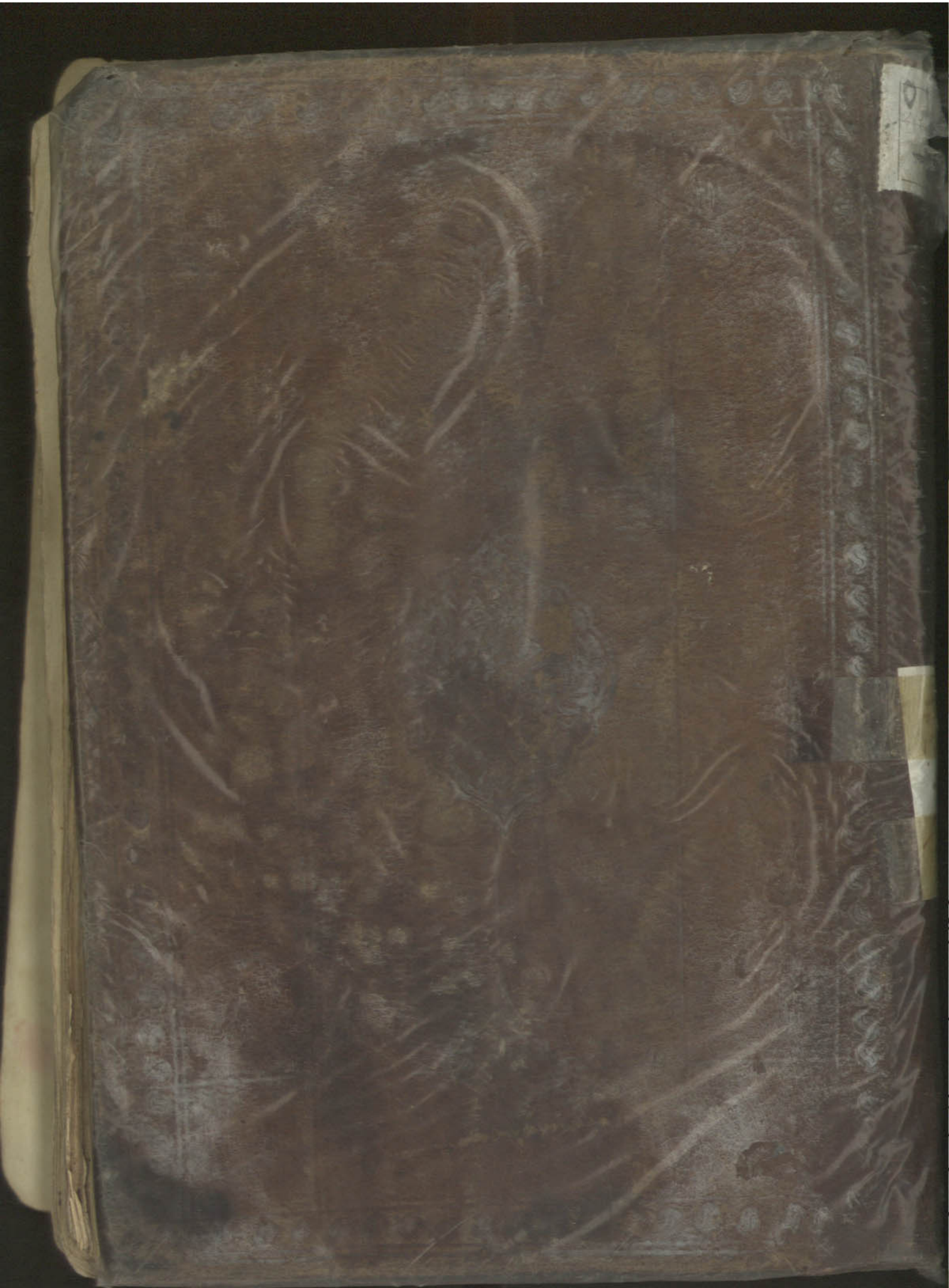
ملاحظات: ۹۰ برگ ۱۲×۱۶